

# توسعه‌یافتگی و مشارکت سیاسی در ایران:

## بررسی تطبیقی درون‌کشوری

رحمت‌الله معمار\*

چکیده

نظریه‌پردازان اصلی نوسازی (مدرنیزاسیون)، پیوندی وثیق میان توسعه اجتماعی — اقتصادی و میزان مشارکت شهروندان در تعیین سرنوشت سیاسی خویش می‌بینند. مدعای متأخرتر در نظریه نوسازی آن است که مؤلفه‌های توسعه‌یافتگی یک جامعه، به‌ویژه برحسب میزان صنعتی‌شدن، شهری‌شدن و باسوادی. علاوه بر آن که فی‌نفسه تقویت‌کننده مشارکت سیاسی‌اند، به نحو غیرمستقیم از طریق برخی هم‌افزایی‌ها، و نیز به‌واسطه تغییر ترکیب طبقاتی جامعه به‌نفع طبقات متوسط، موجب تقویت مشارکت انتخاباتی می‌شوند. ما در این پژوهش، ادعاهای مذکور را در یک بررسی تطبیقی درون‌کشوری با واحد تحلیل «شهرستان» و در کشور در حال توسعه‌ای مانند ایران، به محک تجربه زده‌ایم. متغیر وابسته تحقیق، نرخ رأی‌دهی در انتخابات ریاست‌جمهوری؛ مقطع زمانی مورد مطالعه شامل یک دوره زمانی شانزده‌ساله (۱۳۸۴-۱۳۶۸)؛ جامعه آماری تحقیق شامل کلیه شهرستان‌های کشور بوده است. در مجموع، سه فرضیه از ده فرضیه مستخرج از نظریه نوسازی، تأیید شدند و توان تبیینی این الگوی تحلیلی نزدیک به یک‌چهارم کل واریانس محاسبه گردید.

کلیدواژه‌ها: رأی‌دهی، مشارکت سیاسی، نوسازی (مدرنیزاسیون)، توسعه، صنعتی‌شدن، شهری‌شدن، ترکیب طبقاتی.

---

\* عضو هیئت علمی پژوهشکده امام خمینی (ره) و انقلاب اسلامی r.memar@yahoo.com

## ۱. طرح مسئله

یکی از پذیرفته‌شده‌ترین موضوعات در علوم اجتماعی آن است که پیدایش و ثبات دموکراسی‌های مشارکتی، به‌نحو تنگاتنگی با نوسازی و توسعه اجتماعی - اقتصادی، همبسته و توأم است؛ و بلکه برقراری دموکراسی، منوط به نوسازی می‌باشد (لیپست، ۱۹۵۹؛ دویچ، ۱۹۶۱؛ آلموند و وربا، ۱۹۶۳؛ پیاز، ۱۹۷۱؛ اشمیت، ۱۹۹۲؛ بورکهارت و لویس‌بک، ۱۹۹۴). در این نگاه، توسعه اجتماعی - اقتصادی، پیش‌زمینه و متضمن "توسعه سیاسی" به‌طور عام، و "مشارکت سیاسی" به‌نحو خاص می‌باشد. از طرفی، کلان‌ترین و جامعه‌شناختی‌ترین تبیین‌ها برای توضیح مشارکت سیاسی، از نظریه‌های نوسازی نشئت می‌گیرند، که خود با رهیافت ساختاری - کارکردی پارسونزی در جامعه‌شناسی، و تدقیق شده توسط آلموند، ایستون و دیگران در علوم سیاسی هم‌پیوندند (آیزنشتاد، ۱۹۷۴: ۲۲۷). تاکنون، پژوهش‌های بین‌کشوری زیادی درباره تعیین‌کننده‌های جامعه‌شناختی مشارکت سیاسی انجام گرفته، و اغلب آن‌ها دریافته‌اند که سطح توسعه‌یافتگی یک کشور، به‌طور مثبت و قدرت‌مندی با گسیل شهروندان به سوی فعالیت‌های سیاسی و ارتقای حضورشان در عرصه تعیین سرنوشت سیاسی خویش، همبسته است. با وجود این، مطالعات مذکور، اولاً بیشتر مربوط به جوامع پیشرفته صنعتی و توسعه‌یافته‌اند؛ و فرضیه‌های نظریه نوسازی را کمتر در جوامع توسعه - همانند ایران - به‌آزمون گذاشته‌اند؛ و ثانیاً، قریب به اتفاق آن‌ها در سطح جهانی، منطقه‌ای یا قاره‌ای و به‌صورت بین‌کشوری<sup>۱</sup> اجراء شده‌اند؛ در حالی که نظریه نوسازی، ماهیتاً چنین حضری را در خود ندارد، و هر واحد کلان اجتماعی (از جمله ایالت، استان، شهرستان...) می‌تواند موضوع مطالعه آن باشد. حاصل آن که، بررسی‌های تطبیقی درون‌کشوری از نظریه نوسازی - حتی در جوامع توسعه‌یافته - بسیار اندک و

<sup>۱</sup> Cross-national

معدود می‌باشند. طبعاً هر یک از واحدهای کلان اجتماعی، واریانس درونی قابل توجهی در نرخ‌های رأی‌دهی در سطح محلی (مانند حوزه انتخابیه، شهرستان، شهر) دارند. لذا مطالعات بین‌کشوری موجود از رأی‌دهی، بینش اندکی نسبت به دلایل تفاوت نرخ‌های رأی‌دهی در سطح محلی فراهم می‌کنند. ما در این مطالعه برآنیم تا در یک مطالعه تطبیقی درون‌کشوری (با واحد تحلیل شهرستان)، توان تبیینی نظریه‌نوسازی را در توضیح تفاوت‌پذیری بین‌شهرستانی نرخ‌های رأی‌دهی در ایران، به محک تجربه بزنیم، و صحت و سقم ادعاهای آن را در بستر این کشور در حال توسعه، بیازماییم. مروری بر تحقیقات انجام‌شده در حوزه مشارکت انتخاباتی در کشور ما نشان می‌دهد که در قریب به اتفاق آن‌ها، واحد تحلیل و مشاهده، «فرد» بوده، و پژوهش‌گران غالباً بر متغیرهای سطح خرد (خصایص فردی مشارکت‌جویان مانند سن، جنس، درآمد، شغل، تحصیلات، وضعیت تأهل و... از یک طرف و انگیزه‌ها، نگرش‌ها، ارزش‌ها و آگاهی‌های آنان از طرف دیگر) متمرکز شده‌اند. این پژوهش‌گران، چنین تحقیقاتی را عمدتاً در یک جامعه محدود (معمولاً در یک شهر و نهایتاً چند شهر معین) و با استفاده از نمونه‌های نانمایا، منتج از روش‌های نمونه‌گیری غیراحتمالی (عمدتاً دم‌دستی و نهایتاً سهمیه‌ای) انجام داده‌اند. لذا یافته‌های آن‌ها قابلیت تعمیم به جامعه کل را ندارند و هیچ گزاره تعمیمی و ارزیابی کلی را از مسئله مشارکت انتخاباتی در مقیاس ملی به دست نمی‌دهند. وانگهی این تحلیل‌های سطح خرد، همواره بخشی از واریانس مشارکت انتخاباتی را تبیین کرده و بخش دیگری از آن را که ریشه در سطوح دیگری از تحلیل - به‌ویژه سطح سیستمی - دارند، تبیین‌ناشده باقی گذاشته‌اند.

## ۲. بستر نظری و پیشینه تجربی تحقیق

عام‌ترین پرسش فراوی نظریه‌نوسازی به‌عنوان برجسته‌ترین نظریه‌سطح سیستمی و معطوف به خصایص ساختاری مؤثر در میزان مشارکت سیاسی این است که آیا سطح توسعه‌یافتگی<sup>۱</sup> یک جامعه، با سطح مشارکت سیاسی آن جامعه مرتبط است یا خیر؟ به‌طور خاص و در چشم‌انداز تطبیقی، آیا تفاوت‌پذیری‌ها<sup>۲</sup> در میزان توسعه‌یافتگی جوامع مختلف، با تفاوت‌ها در نرخ‌های رأی‌دهی آن‌ها همبسته است یا خیر؟

مروری اجمالی بر ادبیات نظری و تجربی نظریه‌نوسازی نشان می‌دهد که علی‌رغم همه مناقشات طرفداران و مخالفان این نظریه، هر دو گروه موافق‌اند که به‌طور کلی، توسعه و نوسازی به سطوح بالاتر مشارکت شهروندان منجر خواهد شد (ر.ک. پرزورسکی و لیمونگی، ۱۹۹۷: ۱۵۶؛ شی، ۲۰۰۴: ۲). ایده‌کانونی فرضیه مذکور آن بوده است که توسعه اقتصادی و نظام اجتماعی جدید، از پیش‌زمینه‌ها و بلکه لوازم مشارکت سیاسی‌اند. البته، تبیین مشارکت سیاسی در نظریه‌نوسازی، سیری تکاملی را پیموده است. شاید بتوان گفت که برای اولین بار، این کارل دویچ (۱۹۵۸) بود که مدعی شد تحریک اجتماعی که به هنگام عزیمت مردم از یک شیوه سنتی زندگی به زندگی مدرن، رخ می‌دهد؛ گسترش اقشار مستعد در جمعیت برای مشارکت سیاسی را با خود به همراه می‌آورد. در این نگاه، هر قدر درصدی از جمعیت یک جامعه که «مدرن» تر است، بیشتر باشد، میزان مشارکت سیاسی در آن نیز بایستی بالاتر باشد (لامار، ۱۹۷۴: ۱۲۰؛ داس و چودوری، ۱۹۹۷: ۱۴۸؛ شی، ۲۰۰۴: ۲). سپس دانیل لرنر (۱۹۵۸) با دیدگاهی ترتبی، به زنجیره‌ای علی از فرآیند نوسازی اشاره کرد که منتج به مشارکت سیاسی می‌شود؛ و بدین ترتیب، مدلی پیشرفته‌تر از دویچ را معرفی نمود

<sup>۱</sup> در اغلب موارد، مفاهیم نوسازی (مدرنیزاسیون) و توسعه، به‌طور جایگزین به‌کار رفته‌اند.

<sup>۲</sup> Variations

(ر.ک. نتل و ربرتسون، ۱۹۶۶: ۲۸۴؛ آیزنشتاد، ۱۹۷۴: ۲۳۴). به اعتقاد وی، این فرآیند از صنعتی شدن آغاز می‌شود، و به شهری شدن، باسوادی، بسط رسانه‌های ارتباط جمعی، مشارکت اقتصادی (درآمد سرانه) و نهایتاً مشارکت سیاسی (رأی‌دهی) بیشتر منجر می‌شود (ر.ک. لرنر، ۱۹۵۸: ۶۲-۶۱). کمی بعد، لیپست (۱۹۵۹) دست به تکمیل مدل لرنر زد، و بر پیامدهای اجتماعی و بدان طریق پیامدهای سیاسی نوسازی تأکید کرد. ایده محوری لیپست این بود که متغیرهای توسعه‌ای - که در نگاه وی با شاخصه‌های ثروتمندی، شهری شدن، تحصیلات (باسوادی)، و صنعتی شدن تعریف می‌شوند - فرآیندهای اجتماعی بنیادی برای دموکراسی و به‌ویژه مشارکت توده‌ها در نظام سیاسی هستند (ر.ک. نوریس، ۲۰۰۳، ۲-۱؛ نوریس، ۲۰۰۴: ۴). وی با بهره‌گیری از اطلاعات منتشر شده از سوی سازمان ملل، به این نتیجه رسید که کشورهای دموکراتیک (که از جمله برحسب میزان مشارکت سیاسی تعریف می‌شوند) نسبت به کشورهایی که سطح دموکراسی در آن‌ها پایین‌تر است، از متوسط ثروت، میزان صنعتی شدن، شهرنشینی، و سطح تحصیلات (میزان باسوادی) بالاتری برخوردارند (ر.ک. آرات، ۱۹۸۸: ۲۲؛ سو، ۱۳۷۸: ۶۸). نوآوری وی این یافته بود که توسعه اجتماعی - اقتصادی، به‌واسطه تأثیرش در دو متغیر دخیل و به هم مرتبط، یعنی فرهنگ سیاسی و نظام قشربندی اجتماعی، بر احتمال تثبیت و تحکیم دموکراسی و فرآیندهای جاری در آن - از جمله مشارکت سیاسی - اثر مثبتی دارند (ر.ک. مولر، ۱۹۹۵: ۹۶۷). به‌طور خاص، لیپست معتقد بود توسعه اجتماعی - اقتصادی، موجب فرهنگ سیاسی مشارکت‌جو، و تغییر نظام قشربندی اجتماعی هر می‌شکل - که در آن اکثر جمعیت، طبقات نسبتاً محروم‌اند - به نظام لوزی‌شکل می‌شود که در آن، طبقه متوسط - به‌عنوان اصلی‌ترین نیروی مشارکت‌جو - غلبه دارد (ر.ک. اسمیت، ۱۳۸۰: ۴۸۷). ایده لیپست، مبدأ و منشأ مجموعه‌ای از مطالعات تطبیقی گردید که وجود یک همبستگی مثبت قوی بین سطح نوسازی و سطح

مشارکت سیاسی را به واسطهٔ حدوث برخی تغییر و تحولات ساختاری مساعد برای مشارکت سیاسی می‌نگریستند. یکی از پیشرفت‌های نظری و روشی فوق‌العاده ارزشمند در این زمینه، توسط نای و همکارانش (۱۹۶۹) حاصل شد. ایشان ضمن تحلیل ثانویهٔ مطالعهٔ تطبیقی بین‌کشوری آلموند و وربا (۱۹۶۳) از پنج کشور (بریتانیای کبیر، ایتالیا، مکزیک، آلمان غربی و ایالات متحده) در یک تحلیل بین‌سطحی، به این نتیجه رسیدند که تغییر در ساختار اجتماعی، مشارکت سیاسی را بدان علت متأثر می‌کند که نگرش‌های شهروندان دربارهٔ سیاست را دگرگون می‌سازد. تمایل به ورود در سیاست، و نگرش‌های قرین با این ورود نیز به‌طور تصادفی در جامعه توزیع نشده‌اند؛ بلکه این گرایش‌ها و نگرش‌ها، میل به خوشه‌شدن در طبقات متوسط دارند. بنابراین، زمانی که توسعهٔ فراگیر، ساختار پایگاهی جامعه را در جهت رشد طبقات متوسط تغییر می‌دهد، در واقع به واسطهٔ ارتقای سطح کلی اطلاعات، الثفات، و احساس اثربخشی سیاسی جامعه، به افزایش مشارکت سیاسی، کمک می‌نماید (نای و همکاران، ۱۹۶۹b: ۸۲۶).

به عبارتی دیگر، توسعه‌یافتگی، به معنی فزونی یافتن تعداد شهروندان طبقه متوسط، یعنی افزایش شهروندان مطمئن، معتمد، متعهد، و دارای احساس اثربخشی است، که همگی آن‌ها آمادگی بالایی برای مشارکت سیاسی دارند (ر.ک. نای و همکاران، ۱۹۶۹a: ۳۷۲-۳۶۱). کمی بعد، آلموند و همکارانش (۱۳۷۷: ۱۴۳ و ۳۸) نیز در همین راستا، بر نقش منابع ذهنی (فرهنگ سیاسی در دیدگاه لیست، و نگرش‌های سیاسی در اصطلاح نای و همکارانش) در جوامع در حال نوسازی تأکید می‌کنند. در این نگاه، نوسازی که متضمن باسوادی، شهرنشینی، رشد سریع ارتباطات همگانی و در اغلب موارد، بهبود شرایط فیزیکی زندگی، و اشتغال مردم به انواع مختلف کارها غیر از کشاورزی است، رابطهٔ نزدیکی با افزایش آگاهی سیاسی، احساس شایستگی سیاسی و پاگرفتن

نگرش‌های مشارکت‌جویانه در فرهنگ سیاسی جوامع در حال نوسازی، و مآلاً تشدید و تقویت مشارکت سیاسی دارد.

از زمان طرح این آثار کلاسیک تاکنون، بررسی‌های تجربی متعددی جهت آزمون مدعیات نظریه‌نوسازی صورت گرفته است. اما غالب این مطالعات، به‌صورت بین‌کشوری، آن هم در کشورهای توسعه‌یافته صورت پذیرفته‌اند. مطالعات کاتریت (۱۹۶۳)، نیدلر (۱۹۶۸)، اسمیت (۱۹۶۹)، مارکوئیست (۱۹۷۴)، آرات (۱۹۸۸) و کیدونایفس (۱۹۹۸) نمونه‌هایی بارز از این دست می‌باشند. گو این که نظریه‌نوسازی، مدعیات عامی را مطرح، و در قواره‌یک «تئوری عام»، خود را عرضه می‌کند؛ و هرچند به لحاظ روشی، مدعیات نظری و یافته‌های تجربی مطالعات بین‌کشوری، برای واحدهای خرده ملی - مانند ایالت‌ها، ناحیه‌ها، شهرها، مناطق... نیز الهام‌بخش و قابل استفاده‌اند (ر.ک. کینگ و همکاران، ۱۹۹۴: ۳۱-۳۰، ۲۰۸ و ۲۱۹)؛ اما فرضیه‌سازی صائب‌تر در این چهارچوب، برای یک مقایسه درون‌کشوری، آن هم از کشوری در حال توسعه مانند ایران، عطف توجه به نتایج مطالعات مشابه و همسنگ را نیز می‌طلبد. ذیلاً به دو نمونه برجسته خارجی و دو تحقیق داخلی از این دست، اشاره می‌شود.<sup>۱</sup>

لامار (۱۹۷۴) در مطالعه درون‌کشوری‌اش از شهرستان (مانیسیپو)های یکی از ایالت‌های مرکزی و مهم برزیل (میناس) که به دلیل ویژگی‌های خاص‌اش، نمونه‌ای کوچک از کشور برزیل تلقی می‌شد، رابطه میان سطح توسعه و میزان مشارکت سیاسی را آزمون نمود. یافته‌های این تحقیق نشان دادند که متغیرهای توسعه‌ای، تأثیر قابل توجه

<sup>۱</sup> چنان که در طرح مسئله گفته آمد، این گونه مطالعات، به دلیل دشواری‌های خاص خویش، بسیار نادرند.

<sup>۲</sup> Municipio

و محسوسی بر تعداد رأی‌دهنده در شهرستان‌های میناس دارد. وانگهی، متغیرهای توسعه‌ای، نزدیک به نصف تفاوت‌پذیری در میزان رأی‌دهی بین شهرستان‌ها را تبیین نمودند (لامار، ۱۹۷۴: ۱۲۲ و ۴۰-۱۳۹). هم‌چنین، لهوک و وال (۲۰۰۴) در یک مطالعه تطبیقی درون‌کشوری، که شامل ۳۳۰ شهرستان کشور گوآتمالا بود، به این نتیجه رسیدند که توسعه اقتصادی شهرستان‌ها، تأثیر فزاینده‌ای بر میزان رأی‌دهی آن‌ها دارد؛ اما زمانی که دیگر عوامل کنترل می‌شوند، تأثیر توسعه بر میزان رأی‌دهی، اندک می‌گردد (لهوک و وال، ۲۰۰۴: ۹۷-۴۸۵).

در ایران، برای اولین بار، سراج‌زاده (۱۳۶۸) با واحد تحلیل شهرستان و حوزه انتخابیه، رابطه میان نوسازی و مشارکت انتخاباتی را با گزینش ۸۰ مورد از جامعه آماری ۱۹۵ موردی و با تکیه بر داده‌های سرشماری سال ۱۳۵۵ سنجید. وی در پژوهش سطح سیستمی خویش، به این نتیجه رسید که میزان شهرنشینی - به‌عنوان یکی از شاخصه‌های فرآیند نوسازی و تأثیرپذیری از آن - رابطه مثبت و معناداری با میزان رأی‌دهی در مقطع اول داشت (یعنی در سال ۱۳۵۸ که هنوز آثار گرایش به ارزش‌های غربی در جامعه موجود بود)؛ در حالی که در مقطع دوم (یعنی سال‌های ۱۳۶۳ و ۱۳۶۴ که دوران ریشه‌دار شدن ارزش‌های انقلابی و تقویت انگیزه‌های دینی بود) این رابطه، ناچیز و به لحاظ آماری، بی‌معنا گردید. به همین سیاق، معلوم شد که میزان اشتغال در بخش کشاورزی، رابطه معکوس و معناداری با میزان رأی‌دهی در مقطع اول داشت؛ در حالی که در مقطع دوم، این همبستگی، ضعیف و فاقد معناداری آماری شد. هم‌چنین مشخص شد که بین میزان باسوادی و نرخ رأی‌دهی شهرستان‌ها در هر دو مقطع، همبستگی مثبت و معناداری وجود دارد؛ اما بین میزان مهاجرپذیری و نرخ رأی‌دهی در هر دو مقطع، رابطه معناداری وجود ندارد. در مجموع نیز این یافته حاصل شد که در



مقطع اول، تأثیرپذیری از فرآیند نوسازی با میزان شرکت در انتخابات، رابطه مستقیم و معناداری داشت؛ اما در مقطع دوم، این رابطه به‌طور معناداری، معکوس گردید.

در همین سطح از تحلیل، اما با واحد تحلیل استان، رضی (۱۳۷۴) با استفاده از نظریه نوسازی، به بررسی کمیّت و تغییرات میزان مشارکت مردم در انتخابات شش دوره ریاست جمهوری از سال ۱۳۵۸ تا ۱۳۷۲ پرداخت. وی در این تحقیق از جمله به این نتیجه رسید که در مقطع مورد مطالعه، میزان مشارکت مردم در انتخابات ریاست جمهوری، در استان‌هایی که میزان شهرنشینی در آن‌ها پایین‌تر بوده، بیشتر از استان‌های دیگر بوده است. در مقابل، مشخص شد که متغیر سواد، تأثیر مثبت و نسبتاً قدرتمندی در میزان رأی‌دهی دارد (با ضریب رگرسیونی ۰/۶۷). اما متغیر صنعتی شدن به‌واسطه رابطه ضعیف و غیرمعنادارش با متغیر وابسته، نتوانست وارد معادله رگرسیون شود.

### ۳. چهارچوب نظری و مدل تحلیلی

بر اساس آنچه گفته شد، چهارچوب نظری پژوهش حاضر با الهام از نظریه تکامل یافته نوسازی، بر این استدلال کلی استوار است که توسعه‌یافتگی، علاوه بر این که در نفس خود، تقویت‌کننده مشارکت سیاسی است، منبع اولیه و عمده برخی تغییرات اجتماعی<sup>۱</sup> و بدان طریق، تأثیرات سیاسی می‌باشد. به بیان دقیق‌تر، توسعه‌یافتگی منجر به برخی تغییرات ساختاری، به‌ویژه در ترکیب‌بندی طبقاتی جامعه به نفع طبقات متوسط می‌شود، که بر اساس دلایل مطرح‌شده، ارتباط وثیقی با رفتار مشارکت‌جویانه شهروندان دارد. (ر.ک. نای و همکاران، ۱۹۶۹a: ۳۶۲؛ ۱۹۶۹b: ۸۰۸؛ لامار، ۱۹۷۴: ۱۲۰؛ دث و اف، ۲۰۰۱: ۵؛ نوریس، ۲۰۰۳، ۲-۱؛ لهوک و وال، ۲۰۰۴: ۴۸۸؛ شی، ۲۰۰۴: ۲؛ سو، ۱۳۷۸: ۶۸؛ اسمیت، ۱۳۸۰: ۴۸۸). اما چنان که گفته آمد، توسعه‌یافتگی، پدیده‌ای مرکب و

<sup>۱</sup> Societal

چندوجهی است نه بسیط و ساده؛ ضمن آن که نوعی ترتب و توالی میان مؤلفه‌های اصلی آن وجود دارد. اغلب طراحان و شارحان نظریه‌نوسازی، سه گام اساسی، مکمل و متوالی از این فرآیند را - که در سطح انضمامی بر حسب میزان توسعه‌یافتگی جوامع، سنجیده می‌شود - به ترتیب عبارت می‌دانند از: صنعتی شدن، شهری شدن، باسوادی؛ و معتقدند که تحولات عمده‌ناشی از نوسازی، عموماً خود را در این شاخصه‌ها نشان می‌دهند (ر.ک. آرات، ۱۹۸۸: ۲۲؛ سو، ۱۳۷۸: ۶۸؛ اسمیت، ۱۳۸۰: ۴۸۷؛ آلموند و همکاران، ۱۳۷۷: ۳۶-۳۵؛ فایریندها، ۱۹۷۲/۱۳۷۹: ۸۹؛ سگال، ۱۹۷۴: ۱۶؛ لامار، ۱۹۷۴: ۱۳۹؛ دال، ۱۹۸۹: ۹۸۰-۹۷۹؛ نوریس، ۲۰۰۳: ۲/۲). وانگهی، اغلب آنان مهم‌ترین پیامد اجتماعی این سه پدیده را عبارت می‌دانند از تغییر ترکیب‌بندی طبقاتی جامعه به نفع طبقات متوسط؛ و پیامد سیاسی مستقیم و غیرمستقیم این چهار پدیده را عبارت می‌دانند از افزایش میزان مشارکت سیاسی<sup>۱</sup>.

#### صنعتی شدن و مشارکت سیاسی

در نظریه‌نوسازی، مجموعاً استدلال محکمی درباره‌ی ارتباط مستقیم میان صنعتی شدن و مشارکت سیاسی وجود ندارد. لذا پدیده صنعتی شدن بیشتر به عنوان یک متغیر بیرونی یا عامل زمینه‌ساز و نیروی محرکه محوری برای پدیده‌های دیگر مانند شهری شدن، باسوادی و مشارکت سیاسی محسوب می‌شود (ر.ک. دراگاکورا، ۱۹۹۹: ۵۶-۵۷؛ ۶۲ و ۹۸). با این حال مهم‌ترین احتجاج در این زمینه معروف به سرریز محل کار<sup>۲</sup> و معطوف به این استدلال عمومی است که تجارب در کار، اثرات قدرتمندی بر نگرش‌ها و

<sup>۱</sup> البته ابعاد و پیامدهای این فرآیند، محدود به شاخصه‌های مذکور نیستند؛ اما سطح تحلیل و طرح تحقیق حاضر از یک طرف، و داده‌های موجود و قابل دسترسی از طرف دیگر، به ما اجازه نمی‌دهند تا از همه آن‌ها در این تحقیق استفاده کنیم.

<sup>۲</sup> workplace spillover

رفتارهای خارج از کار دارند (گاردل، ۱۹۷۶؛ گلدتروپ و دیگران، ۱۹۶۸؛ کوهن، ۱۹۷۷؛ کوهن و شولر، ۱۹۸۳؛ واستاینس، ۱۹۸۰ در گرینبرگ و همکاران، ۱۹۹۶: ۳۰۵-۳۰۶). از این منظر، صنعتی‌شدن به عنوان یکی از گام‌های اولیه در فرآیند نوسازی، علی‌القاعده ملازم با زیستن در محیطی است که بیشتر با هنجارهای سازمانی و رفتاری مدرن، که مساعد شرکت اجتماعی به طور عام و مشارکت سیاسی به نحو خاص‌اند، هم‌نشین است. اما صنعتی‌شدن به واسطه تأثیرش در دیگر فرآیندهای نوسازی نیز مشارکت سیاسی را تقویت می‌کند. ویلیامسون (۱۹۸۷: ۲۰۶) معتقد است «وقتی در جستجوی سلسله علل هستیم، پیکان [علی] از صنعتی‌شدن به سمت برخی فرآیندهای دیگر نشانه می‌رود و نه چیزی دیگر». در انتقال از اقتصاد کشاورزی به اقتصاد صنعتی، دسترسی به مشاغل جدید، موجب مهاجرت جدی جمعیت از روستاها به شهرها می‌شود (ر.ک. نای و همکاران، ۱۹۶۹ا: ۶۲-۳۶۳). لذا صنعتی‌شدن و اشتغال کارخانه‌ای، مهم‌ترین عوامل شهری‌شدن شناخته شده‌اند (ر.ک. اسمیت، ۱۳۸۰: ۴۹۷) و از این رو است که کلی<sup>۱</sup> و ویلیامسون (۱۹۸۴) گفته‌اند: «صنعتی‌شدن، موتور شهری‌شدن است» (برادشاو، ۱۹۸۸: ۱۷). وانگهی، صنعتی‌شدن و اشتغال صنعتی، مجموعه‌ای از آموزش‌ها و مهارت‌های روزافزون را می‌طلبد؛ و لاجرم به سوادآموزی و قدر متیقنی از سطح تحصیلات، نیازمند می‌باشد. لذا این الزام، به فراگیرتر شدن سوادآموزی منجر می‌شود (ر.ک. کیدونایفس، ۱۹۹۸: ۱۷۲). هم‌چنین صنعتی‌شدن، مجموعه‌ای از مشاغل جدید و تخصصی با منزلت را در بخش صنعت و خدمات ایجاد می‌کند؛ و بدین طریق، پایگاه شغلی شهروندان را ارتقا می‌بخشد. خلاصه این که صنعتی‌شدن هم فی‌نفسه و هم از طریق تقویت شهری‌شدن، ارتقای سطح سواد، و تغییر ترکیب طبقاتی جامعه به نفع

<sup>۱</sup> Kelley

طبقات متوسط - که بر اساس دلایل مطرح شده، هر سه ارتباط مثبت و مستقیمی با میزان مشارکت سیاسی دارند - موجب تقویت میزان مشارکت سیاسی می‌شود.

### شهری شدن و مشارکت سیاسی

هرچند صنعتی شدن، اولین گام در مسیر توسعه یافتگی است، اما چنان که لرنر گفته است، شهری شدن به عنوان یک ماشه چکان<sup>۱</sup> برای فعالیت در عرصه عمومی عمل می‌کند: «شهری شدن، جمعیت را از سرزمین‌های دور و پراکنده، به مراکز شهری منتقل می‌کند، و شرایط مورد نیاز برای خیزش به سوی مشارکت گسترده را فراهم می‌آورد» (لرنر، ۱۹۵۸: ۶۲-۶۱).

با این که هیچ نظریه جامع و هیچ گونه اجتماعی درباره تأثیرات شهری شدن در مشارکت سیاسی وجود ندارد، اما ادعای غالب، وجود رابطه مثبت بین اقامت شهری و سطوح بالاتر مشارکت سیاسی است (ر.ک. ریچاردسون، ۱۹۷۳: ۴۳۴؛ اشرو و ریچاردسون، ۱۹۸۴: ۴۳-۴۲). اغلب نظریه‌های نوسازی مدعی‌اند که شهری شدن، به دلیل افزایش ارتباطات، آگاهی و علاقه سیاسی، تقویت احساس شهروندی، مسئولیت مدنی و مآلاً نگرش‌های مشارکت‌جویانه، مشارکت سیاسی را تسهیل می‌کند؛ و از این رو نرخ‌های رأی‌دهی بالاتر را در شهرها پیش‌بینی می‌کند. هم‌چنین برحسب تفاسیر دویچ، می‌توانیم انتظار داشته باشیم که شهرنشینان، آگاهی بیشتری از ظرفیت ابزاری امور سیاسی و در نتیجه مشارکت‌جویی بیشتری داشته باشند (ر.ک. نلسون، ۱۳۷۹: ۱۶۳؛ نای و همکاران، ۱۹۶۹: ۳۶۶؛ ریچاردسون، ۱۹۷۳: ۴۳۴؛ فیلر، کنی و مورتون، ۱۹۹۳: ۷۸؛ داس و چوداری، ۱۹۹۷: ۵۳-۱۵۲). در عین حال، شهری شدن بیشتر، ملازم با افزایش نسبت باسوادان در جمعیت از یک طرف، و فربه‌تر شدن حجم طبقات متوسط در ترکیب‌بندی طبقاتی جامعه از طرف دیگر است، که پنداشته می‌شود

<sup>۱</sup> trigger

هر دو ارتباط مثبتی با رأی‌دهندگی دارند. شهری‌تر شدن، به معنی توسعه فرصت‌ها برای اشتغال غیرکشاورزی و شاخصه‌ای از تمرکز نیروهای انسانی در مشاغل یقه‌سفیدی است (ر.ک. استوکول و گروآت، ۱۹۸۴: ۳۹۰).

### باسوادی و مشارکت سیاسی

باسوادی نیز با واسطه و بلاواسطه، همبستگی مثبتی با مشارکت سیاسی دارد. سوادی، از طریق انتقال و تقویت برخی مهارت‌ها، آگاهی‌ها، نگرش‌ها و انگیزش‌های سیاسی مفید، مشارکت سیاسی را تقویت می‌کند. در عین حال، از آن‌جا که باسوادی، محتمل‌تر است وارد مشاغل با منزلت‌تر و پردرآمدتر شوند، و یا مدارج تحصیلی بالاتر را طی نمایند؛ می‌توان گفت که باسوادی، به واسطه تقویت موقعیت طبقاتی فرودستان، و در نتیجه تغییر ترکیب طبقاتی جامعه به نفع طبقات متوسط، موجب افزایش میزان مشارکت سیاسی می‌گردد (ر.ک. لرنر، ۱۹۵۸: ۶۱-۶۲؛ لیپست، ۱۹۵۹: ۷۹-۷۵؛ وربا و همکاران، ۱۹۹۵: ۴۲۰؛ وربا و همکاران، ۱۹۹۵: ۱۸؛ داس و چوداری، ۱۹۹۷: ۵۱-۱۵۰؛ دراگاکورا، ۱۹۹۹: ۶۰؛ کلسنر، ۲۰۰۱: ۱۰-۹؛ نوریس، ۲۰۰۳: ۲-۱؛ لهوک و وال، ۲۰۰۴: ۴۸۸؛ سو، ۱۳۷۸: ۶۸؛ اسمیت، ۱۳۸۰: ۴۸۸؛ وربا و همکاران، ۲۰۰۵: ۹۷؛ کتلیر برکویتز، ۲۰۰۵: ۳۰۰).

در مجموع نیز، وقتی یک جامعه، به لحاظ اجتماعی - اقتصادی توسعه می‌یابد، یعنی صنعتی‌تر، شهری‌تر و باسوادی‌تر می‌شود، شاکله<sup>۱</sup> ساختار قشربندی‌اش به‌طور اساسی دگرگون می‌شود. به این ترتیب که ساختار طبقاتی هر می‌شکل<sup>۲</sup> جوامع کشاورزی، و کشاورزی/کارگری، به یک ساختار لوزی‌شکل<sup>۳</sup> تغییر می‌یابد (ر.ک. چلبی، ۱۳۷۵:

<sup>۱</sup> Configuration

<sup>۲</sup> Pyramid-shaped

<sup>۳</sup> Diamond-shaped

۱۷۹)؛ در نتیجه قشر متوسط گسترش می‌یابد، و نهایتاً تبدیل می‌شود به طبقه اکثریت و متشکل از تعداد زیادی از شهروندانی که ویژگی بارزشان، مشارکت‌جویی در عرصه‌های تعیین سرنوشت خویش، علی‌الخصوص سیاست است. بنابراین هر قدر جامعه‌ای توسعه یافته‌تر باشد میزان مشارکت سیاسی در آن جامعه نیز بیشتر خواهد بود (ر.ک. آرات، ۱۹۸۸: ۲۱؛ نای و همکاران، ۱۹۶۹a: ۳۶۲؛ ۱۹۶۹b: ۸۱۶؛ مولر، ۱۹۹۵: ۹۶۷؛ اسمیت، ۱۳۸۰: ۴۸۷).

بر اساس آنچه گفته شد، فرضیه کلی پژوهش حاضر این است که پدیده‌های شهری شدن، صنعتی شدن و باسوادی، علاوه بر تأثیر مستقیم‌شان در میزان مشارکت انتخاباتی، به نحو غیرمستقیم نیز از طریق برخی هم‌افزایی‌ها، و نیز به واسطه تغییر ترکیب طبقاتی جامعه به نفع طبقات متوسط، میزان رأی‌دهی آن را افزایش می‌دهند. عطف به طرح تحقیق و سطح تحلیل پژوهش حاضر، فرضیات مشتق از این فرضیه کلی چنین‌اند:

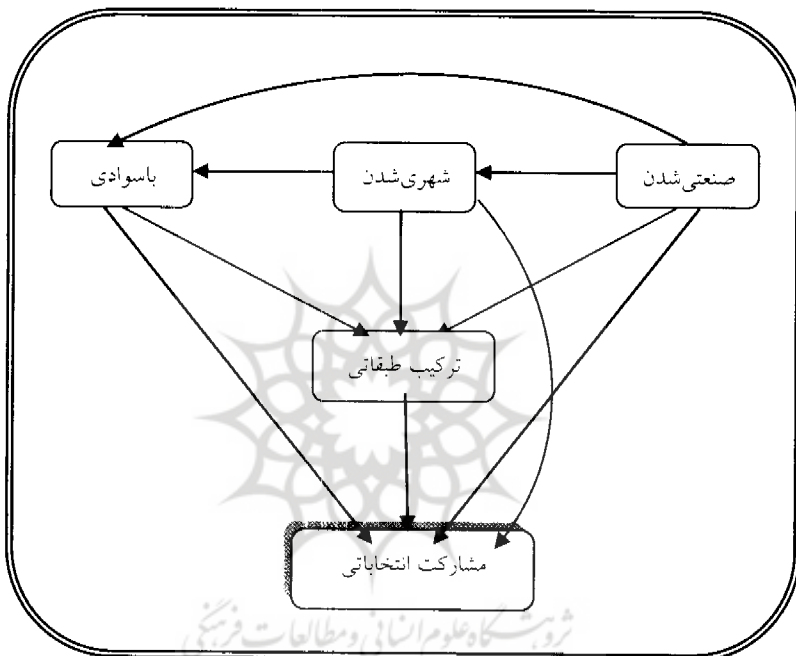
۱. میزان صنعتی شدن شهرستان، تأثیر مثبتی در نرخ رأی‌دهی آن دارد.
۲. میزان شهری شدن شهرستان، تأثیر مثبتی در نرخ رأی‌دهی آن دارد.
۳. میزان باسوادی شهرستان، تأثیر مثبتی در نرخ رأی‌دهی آن دارد.
۴. هر قدر حجم طبقات متوسط در شهرستان بیشتر، میزان رأی‌دهی آن نیز بیشتر است.
۵. صنعتی شدن به واسطه افزایش حجم طبقات متوسط، تأثیر مثبتی در میزان رأی‌دهی دارد.
۶. شهری شدن، به واسطه افزایش حجم طبقات متوسط، تأثیر مثبتی در میزان رأی‌دهی دارد.
۷. میزان باسوادی، با افزایش حجم طبقات متوسط، تأثیر مثبتی در میزان رأی‌دهی دارد.
۸. صنعتی شدن، به واسطه تقویت میزان شهری شدن، تأثیر مثبتی در میزان رأی‌دهی دارد.
۹. صنعتی شدن، به واسطه تقویت میزان باسوادی، تأثیر مثبتی در میزان رأی‌دهی دارد.

۱۰. میزان شهری شدن، به‌واسطه تقویت میزان باسوادی، تأثیر مثبتی در میزان رأی‌دهی

دارد.

ذیلاً فرضیات مذکور را در یک مدل تحلیلی ساختاری، به تصویر کشیده‌ایم:

نمودار ۱. مدل تحلیل تجربی نظریه نوسازی از میزان رأی‌دهی



۴. روش تحقیق

در این محور پس از معرفی نوع مطالعه به تعریف مفهومی و عملیاتی متغیرهای تحقیق حاضر می‌پردازیم:

۴.۱. نوع مطالعه

در این پژوهش برآنیم تا مدعیات نظریه نوسازی درباره مشارکت انتخاباتی را که معمولاً در مطالعات بین‌کشوری و با واحد تحلیل «کشور» مورد مطالعه قرار گرفته‌اند،

در یک بررسی تطبیقی درون کشوری<sup>۱</sup> با واحد تحلیل «شهرستان» به محک تجربه بزنیم. مطالعات درون کشوری یک شکل پُر ثمر از تحلیل تطبیقی اند و با انواع مشابهی از مسایل مطرح در تحقیق بین کشوری مواجه اند (ر.ک. وریا، ۱۹۷۳: ۳۰۹؛ پیترز، ۱۹۹۸: ۲۲). برخی از صاحب نظران بر این اعتقادند که بررسی تطبیقی درون کشوری برای آزمون نظریه‌های مورد نظرمان، از برخی جهات حتی پتانسیل بیشتری نسبت به تحلیل‌های بین کشوری دارند (ر.ک. پیترز، ۱۹۹۸: ۲۲). ایشان از جمله چنین استدلال می‌کنند که واحدهای تحلیل و مشاهده در مطالعات درون کشوری، در مقایسه با مطالعات بین کشوری، معمولاً بسیط‌ترند و از تجانس درونی بیشتر، واریانس درون سیستمی کمتر، و در نتیجه مقایسه‌پذیری بیشتری برخوردارند. هم چنین امکان ثابت نگاه داشتن برخی عوامل کلان سیستمی، مداخله‌گر و احیاناً فاقد موضوعیت، حُسنی است که در مطالعات بین کشوری، به راحتی قابل حصول نیست (ر.ک. لیتز و میگوئل، ۱۹۶۶؛ لیجفارت، ۱۹۷۱: ۹۰-۶۸۹ در: اشنایدر، ۲۰۰۱: ۹۵-۹۳؛ پیترز، ۱۹۹۸: ۲۳).

وانگهی پژوهش حاضر، ماهیتاً یک طرح تحقیق تطبیقی کمی<sup>۲</sup> و مقطعی<sup>۳</sup> است. ما به منظور حذف عوامل تصادفی و موقتی، یک بازه زمانی شانزده ساله (۱۳۶۸-۱۳۸۴) را به عنوان مقطع زمانی مورد مطالعه، در نظر گرفتیم. «واحد تحلیل» پژوهش حاضر

<sup>۱</sup> Sub-national

<sup>۲</sup> Quantitative Comparative Method

<sup>۳</sup> Cross-sectional

<sup>۴</sup> بر حسب تعداد موارد مقایسه، به سه نوع استراتژی کلی تطبیقی اشاره شده است: مقایسه موارد زیاد (بیش از ۵۰ مورد)؛ مقایسه موارد معدود (مطالعات تطبیقی چند موردی) و مقایسه‌های تک موردی. در پیش گرفتن استراتژی اول، به مطالعات تطبیقی کمی، و اتخاذ استراتژی‌های دوم و سوم، به بررسی‌های تطبیقی کیفی منجر می‌شوند (ر.ک. لنسمن، ۲۰۰۰: ۲۳-۲۲). چنان که پیداست، پژوهش حاضر، تابع استراتژی اول است.



«شهرستان» است، که واحدهایی سیاسی - اجتماعی با حدود و ثغور کاملاً تعریف‌شده جغرافیایی و مشخصه‌های یک موجودیت سیاسی (یعنی واجد مرجعیت سیاسی یا فرمانداری، و مرکزیت مدنی یا شهرداری) و اجتماعی (غالباً واحد زبان، مذهب و فرهنگ مشترک) می‌باشند. جامعه آماری تحقیق حاضر، کلیه شهرستان‌های کشور در مقطع مورد مطالعه (یعنی ۱۸۹ مورد) را شامل می‌شود. مطالعه حاضر، از داده‌های سطح سیستمی برای مقایسه واحدهای تحلیل خویش استفاده می‌کند. منبع داده‌های تحقیق برای متغیر وابسته، یعنی نرخ‌های رأی‌دهی سطح شهرستانی، آمارهای رسمی ثبت شده و موجود در دفتر انتخابات وزارت کشور بوده است. منبع داده‌های مربوط به متغیرهای مستقل، عمدتاً سرشماری‌های عمومی نفوس و مسکن، و «آمارنامه‌های استانی» بوده است. این داده‌ها از حالت «شهرستان/روز» و «شهرستان/سال» به صورت «شهرستان/شانزده‌سال» (۱۳۸۴-۱۳۶۸) تبدیل گردیدند. بنابراین، کلیه متغیرهای مشهود و مکنون این تحقیق، میانگینی از سه مشاهده از آن‌ها در این بازه شانزده ساله‌اند.

#### ۴. ۲. تعاریف مفهومی و عملیاتی

میزان رأی‌دهی متغیر وابسته در این تحقیق است که عبارت است از متوسط حضور مردم پای صندوق‌های رأی در انتخابات ریاست جمهوری طی یک مقطع شانزده‌ساله (شامل سه دوره انتخابات ۱۳۶۸، ۱۳۷۶ و ۱۳۸۴). این میزان در هر دوره، بر پایه تعداد آرای ریخته شده به صندوق، تقسیم بر جمعیت دارای سن قانونی برای رأی‌دهی شهرستان در زمان برگزاری انتخابات، ضرب در صد محاسبه می‌شود. تصمیم به بررسی چند دوره از انتخابات بدین خاطر بود که با این اقدام، هرگونه اعوجاج و انحرافی را که ممکن است منتج از مستثنیات و موارد خاص یک انتخابات واحد باشد، به حداقل می‌رسد (ر.ک. بلانک، ۱۹۷۴: ۷۳۶).

صنعتی شدن بنا به تعریف، عبارت است از عزیمت از اقتصاد کشاورزی و فعالیت خانگی<sup>۱</sup> به اقتصاد صنعتی و تولید کارخانه‌ای در مقیاس وسیع (ر.ک. نتل و ربرتسون، ۱۹۶۶: ۸۱-۲۸۰؛ بیرو، ۱۹۶۶/۱۳۷۰: ۷۴-۱۷۲؛ مندراس و گوروپچ، ۱۳۶۹/۱۹۶۸: ۲۰۸؛ گیدنز، ۱۳۷۱: ۲۹؛ ورسلی، ج ۱، ۱۳۷۳: ۲۰۰؛ رابرتسون، ۱۳۷۴: ۱۰۵؛ بودون، ۱۹۸۲/۱۳۸۵: ۲۳۸). به‌طور مشخص می‌توان به دو شاخصه مهم و اصلی از صنعتی شدن اشاره کرد: اشتغال صنعتی، و میزان کارخانه‌ای بودن. بیشترین جمعیت شاغل در جوامع صنعتی، در کارخانه‌ها کار می‌کنند و نه در مزارع. جامعه صنعتی با کاهش نسبت کشاورزان در جمعیت فعال، و افزایش چشم‌گیر نسبت کارگران کارخانه و کارفرمایان سرمایه‌دار، شناخته می‌شود (ر.ک. بودون، ۱۹۸۲/۱۳۸۵: ۲۳۸؛ گیدنز، ۱۳۷۳: ۵۷). هم‌چنین در جوامع صنعتی، شالوده اصلی اقتصاد را تولید صنعتی تشکیل می‌دهد و معیشت در آن‌ها، عمدتاً مبتنی بر تولید ماشینی است (ر.ک. بیرو، ۱۹۶۶/۱۳۷۰: ۱۷۲ و ۱۷۴؛ دراگاکورا، ۱۹۹۹: ۱۰۹؛ گیدنز، ۱۳۷۳: ۶۴؛ رابرتسون، ۱۳۷۴: ۱۰۵). مارکوئث (۱۹۷۴) به‌عنوان یکی از پیشتازان مکتب نوسازی، در مطالعات خویش، از میزان کارخانه‌ای بودن یا تولید کارخانه‌ای به‌عنوان یک نشانه صنعتی شدن استفاده می‌کند (ر.ک. کیدونایفس، ۱۹۹۸: ۷۳-۱۷۲). میزان کارخانه‌ای بودن هر شهر، از طریق تعداد کارخانجات مستقر در آن، و یا میزان مصرف انرژی (خصوصاً برق) در بخش صنعت، قابل سنجش است (برادشاو و فریزر، ۱۹۸۹؛ برادشاو و هوانگ، ۱۹۹۱؛ سرستو و ویتزکین، ۱۹۸۸؛ کلارک، ۱۹۹۱؛ نولان و وایت، ۱۹۸۳؛ ویمبرلی و بلو، ۱۹۹۲ در: دراگاکورا، ۱۹۹۹: ۱۱۰-۱۰۹). ما در این تحقیق، به مقتضای داده‌های موجود، میزان «اشتغال صنعتی» شهرستان‌ها را بر مبنای نسبت شاغلان بخش صنعت به کل جمعیت شاغل همان شهرستان؛ و میزان «کارخانه‌ای بودن» را برحسب میزان مصرف سالیانه برق

<sup>۱</sup> Domestic

صنعتی (مگاوات ساعت) هر شهرستان، اندازه‌گیری کرده‌ایم. میزان کلی صنعتی شدن شهرستان نیز از ترکیب وزنی میزان اشتغال صنعتی و میزان کارخانه‌ای بودن، به وسیله تحلیل عاملی ساخته شد.

شهری شدن: هر چند شهری شدن، اغلب ارتباط نزدیکی با مهاجرت از مناطق روستایی به مناطق شهری دارد، اما پدیده‌های فراتر و عام‌تر از شهرنشینی است. جوامع شهری در مقایسه با اجتماعات روستایی، نوعاً و غالباً جوامعی بزرگ‌تر، پرجمعیت‌تر، نامتجانس‌تر، بی‌ثبات‌تر (از حیث تحرک جمعیت)، و دارای تراکم جمعیتی بالاتر می‌باشند (ر.ک. لرنر، ۱۹۵۸: ۶۱-۶۲؛ نای و همکاران، ۱۹۶۹ا: ۶۲-۳۶۳؛ ر.ک. شولتز، ۱۹۷۲: ۲۳-۲۲؛ ریچاردسون، ۱۹۷۳: ۴۳۴؛ نلسون، ۱۳۷۹: ۱۶۳). در این پژوهش، تعریف ما از شهری شدن، مبتنی بر دو شاخص اصلی «تراکم جمعیتی» (حاوی دو عنصر اندازه جغرافیایی و تعداد جمعیت) و «شهرنشینی» (حاوی دو عنصر تعداد شهرنشینان و تعداد کل جمعیت شهری و روستایی شهرستان) می‌باشد که با استفاده از تحلیل عاملی و به صورت ترکیبی وزنی از این دو معرف، شاخص‌سازی نمودیم.

مرکز آمار ایران، تراکم جمعیتی را برحسب «تعداد جمعیت در واحد سطح» تعریف نموده است (سرشماری عمومی نفوس و مسکن، ۱۳۸۵: ۱۹). لذا ما در این تعریف، تراکم جمعیت را به صورت نسبتی از جمعیت شهرستان در هر کیلومتر مربع از مساحت آن سنجیده‌ایم.

میزان شهرنشینی نیز با تقسیم جمعیت شهری بر کل جمعیت در یک زمان خاص، به دست می‌آید (ر.ک. بیرو، ۱۳۷۰/۱۹۶۶: ۴۱-۴۴۰؛ شولتز، ۱۹۷۲: ۲۳). بر اساس تعریف مرکز آمار ایران، میزان شهرنشینی سطح شهرستانی عبارت است از نسبت جمعیت نقاط شهری به کل جمعیت شهرستان (سرشماری عمومی، ۱۳۸۵: ۱۹).

باسوادى از لحاظ مفهومی، به عنوان توانایی افراد در خواندن و نوشتن تعریف شده است (گیدنز، ۱۳۷۳: ۸۰۴). در تعریف پیشنهادی وزارت کار و امور اجتماعی ایران (۱۳۸۳) که تاکنون نیز معتبر، و مبنای محاسبه میزان باسوادی در کشورمان می باشد، باسواد «فردی است که می تواند به فارسی یا هر زبان دیگری، متن ساده ای را بخواند و بنویسد؛ خواه مدرک رسمی داشته یا نداشته باشد»<sup>۱</sup>. بر این اساس، در تعریف مرکز آمار ایران (سرشماری عمومی نفوس و مسکن، ۱۳۸۵: ۱۹) که تعریف مختار ما نیز می باشد، نسبت باسوادی، عبارت است از نسبت تعداد افراد باسواد به جمعیت ۶ ساله و بالاتر در هر شهرستان.

ترکیب طبقاتی در نظریه نوسازی عموماً برحسب نسبت «طبقه متوسط» در جمعیت، تعریف و سنجیده می شود؛ چرا که این طبقه متوسط است که به واسطه مشارکت جوییش بیشتر ارزش تحلیلی دارد و نه طبقات دیگر. وانگهی، مقصود از طبقه متوسط در نظریه نوسازی، نوعاً «طبقه متوسط جدید» است و نه کل طبقه متوسط؛ چرا که فرآیند نوسازی، ماهیتاً تضعیف کننده طبقات متوسط سنتی می باشد. در واقع، نخستین تظاهر عینی فرآیند نوسازی، پیدایش موقعیت های شغلی نوپدید به ویژه پیدایش مشاغل تخصصی و فنی جدید، گسترش کلی بخش عمومی یا دولتی و تقاضا برای کارمندان اداری و فنی که لازمه چنین گسترشی است (بوروکراتیزاسیون) و ظهور قشر مدیران سازمانی می باشد (مور و سینکلر، ۱۳۷۶/۱۹۹۵: ۱۰۵-۱۰۴). بنابراین می توان گفت که کارکنان و کارمندان امور اداری (بوروکرات ها)، متخصصان (شامل تخصص های علمی و عملی یا فنی) و مدیران میانی سه قشر اصلی طبقه متوسط جدید

<sup>۱</sup> منبع: سایت مرکز آمار ایران، تعاریف و مفاهیم استاندارد آماری:

<http://tar.sci.org.ir/taarif/ItemDesc.php>

هستند. در مقام سنجش، گو این که معیارهای گوناگونی چون نوع و میزان مالکیت دارایی، میزان و نوع مهارت، نوع شغل، سطح درآمد، سبک زندگی، شرایط سکونت، و سطح تحصیلات برای تعریف «طبقه» به کار رفته‌اند؛ اما دیدگاه غالب آن است که شغل، مهم‌ترین معرف رتبه کلی قشربندی است؛ چرا که شغل با متغیرهایی هم‌چون درآمد و میزان تحصیلات که اساس رتبه‌بندی‌های دیگر را تشکیل می‌دهند، همبستگی دارد؛ و مهم‌تر آن که شغل، در مورد اکثر مردم، نمایان‌گر نقش اجتماعی‌ای است که به لحاظ کارکردی اهمیت فراوان دارد (ر.ک. انصاری، ۱۳۷۸: هفت و هشت؛ گرب، ۱۳۷۳: ۱۳۱). وانگهی، اعضای طبقه متوسط جدید، به واسطه اشتغال به مشاغل غیر یدی، معمولاً و نوعاً «یقه سفید»<sup>۱</sup> نامیده می‌شوند. بر این اساس، ما در تحقیق حاضر، با استفاده از مقوله‌بندی‌های شغلی بین‌المللی مرکز آمار ایران، «طبقه» را مجموعه‌ای انتزاعی از افراد در نظر گرفتیم که با استفاده از معیار «شغل» تعریف و سنجیده می‌شود. «ترکیب طبقاتی» شهرستان را نیز برحسب نسبت «یقه سفیدان» (شامل کارکنان اداری، متخصصان و تکنسین‌ها، و مدیران رده میانی) در کل جمعیت شاغل همان شهرستان، سنجیدیم.

#### ۵. یافته‌های تحقیق

برای گزارش یافته‌های پژوهش، در بخش اول، آماره‌های توصیفی و ماتریس ضرایب همبستگی مرتبه صفر متغیرهای تحقیق؛ و در بخش دوم، نتایج آزمون فرضیات و واریس توان تبیینی مدل تحلیلی تحقیق را ارائه می‌کنیم. به منظور حذف نمره‌های منفی در سازه‌های تحقیق و تسهیل تفسیر نتایج تحقیق، با استفاده از فرمولی<sup>۲</sup>، نمرات هر سازه

<sup>۱</sup> White-collar

<sup>۲</sup> این فرمول بدین صورت است:  $100 \times |(\text{دامنه مقیاس}) / (\text{کمترین مقدار مقیاس} - \text{مقیاس قبلی})| = \text{مقیاس جدید}$  (ر.ک. دوس، ۱۳۷۶: ۳۵۵).

به گونه‌ای جرح و تعدیل گردید که در دامنه‌ای بین صفر (کمینه) تا صد (بیشینه) قرار گیرد.

۵. ۱. یافته‌های توصیفی: به منظور ترسیم طرحی کلی از وضعیت شهرستان‌های کشور از حیث میزان رأی دهی و نیز شاخصه‌های اصلی نوسازی، در جدول ۱، مقادیر متوسط ده مورد بالایی و پایینی هر یک از آن‌ها در دوره زمانی ۱۳۶۸-۱۳۸۴ گزارش شده‌اند. ستون اول جدول زیر، حاوی اطلاعاتی درباره متغیر وابسته تحقیق، یعنی حدود بالایی و پایینی متوسط نرخ رأی دهی شهرستان‌ها در مقطع مورد بررسی است. نکته قابل توجه در این ستون، فاصله بیش از ۵۰ درصدی نرخ رأی دهی میان حدود بالایی و پایینی؛ حضور سه مرکز استان (از جمله تهران) در جمع ده‌تایی غیر مشارکتی‌ترین شهرستان‌ها و در مقابل، تنها یک مرکز استان (شهرستان ایلام) در جمع ده‌تایی مشارکت‌جوترین شهرستان‌ها؛ حضور سه شهرستان از استان ایلام در جمع ده شهرستان واجد بالاترین میزان رأی دهی؛ و بالاخره سنی‌نشین بودن ۵ شهرستان از ۱۰ شهرستان واجد پایین‌ترین میزان رأی دهی می‌باشد.

جدول ۱. مقادیر متوسط شاخص‌های رأی دهی و توسعه‌یافتگی در ۱۰ شهرستان بالا و پایین

نرخ رأی دهی		میزان صنعتی شدن		میزان شهری شدن		میزان باسوادی		حجم پیکسلفان	
شهرستان	میزان	شهرستان	میزان	شهرستان	میزان	شهرستان	میزان	شهرستان	میزان
ری	۹۸۰۰۰	ساوه	۹۸۰۰۰	تهران	۹۸۰۰۰	تهران	۸۸/۶۳	تهران	۳۳/۱۳
دهران	۹۲۵۷	یزد	۸۷/۵۶	شهرک شهر	۴۹/۸۸	بوشهر	۸۵/۲۶	سمنان	۲۸/۰۳
نفت	۹۱/۱۵	اردکان	۵۸/۷۲	تبریز	۳۳/۶۶	اصفهان	۸۴/۵۹	ایلام	۲۷/۲۲
بورا احمد	۸۹/۶۳	اراک	۵۱/۹۲	بندرانزلی	۲۹/۰۶	بندرانزلی	۸۴/۳۶	بوشهر	۲۶/۱۹
باغ	۸۷/۹۶	کاشان	۳۹/۵۶	کرج	۲۸/۲۵	سمنان	۸۴/۲۴	اهواز	۲۶/۲۶
مهران	۸۷/۴۶	دلیجان	۲۲/۳۹	یزد	۲۵/۹۷	شیراز	۸۴/۱۷	گچساران	۲۵/۸۹
فردوس	۸۵/۹۳	دی	۲۲/۳۸	قم	۲۵/۸۳	کرج	۸۳/۸۴	بندرامشهر	۲۴/۱۳
آق‌تپه	۸۵/۹۲	لنجان	۲۲/۰۵	اصفهان	۲۵/۷۴	یزد	۸۳/۵۴	کرج	۲۳/۸۷
ایلام	۸۴/۸۵	خمینی شهر	۲۱/۷۴	رشت	۲۵/۴۶	لنجان	۸۲/۷۹	یزد	۲۳/۶۰
کنگان	۸۳/۵۳	نائین	۳۱/۵۷	بوشهر	۲۵/۳۵	مشهد	۸۱/۸۵	کرمان	۲/۳۴
نرخ رأی دهی		میزان صنعتی شدن		میزان شهری شدن		میزان باسوادی		حجم پیکسلفان	
شهرستان	میزان	شهرستان	میزان	شهرستان	میزان	شهرستان	میزان	شهرستان	میزان
میانه	۵۲/۱۴	دیر	۱/۴۵	کهنوج	۲/۷۵	اهر	۵۸/۱۰	نابینا	۸/۷۶
تهران	۵۵/۶۹	کهنوج	۱/۳۸	میناب	۲/۶۱	پایه	۵۷/۲۴	نورس جام	۸/۷۱
ایران شهر	۵۵/۳۲	سمرق	۱/۲۸	شازند	۲/۵۶	مریوان	۵۵/۷۷	شازند	۸/۷۰

توسعه‌یافتگی و مشارکت سیاسی در ایران: بررسی تطبیقی درون‌کشوری، صص ۲۱۵-۲۵۵

۸۴۴	هشترود	۵۴/۴۵	شادگان	۲۴۰	نگگان	۱۳۴	مهران	۵۴/۹۷	بیجار
۸۰۱۶	ری	۵۲/۳۱	مرودشت	۲۳۴	گیلانغرب	۱۲۲	درنگر	۵۴/۴۹	سنندج
۷۰۶۱	کهنوج	۵۲/۰۴	خاش	۲۲۳	هشترود	۰۷۲	کهنکلبویه	۵۳/۶۸	تبریز
۷۰۰۹	لردگان	۵۲/۰۳	سراوان	۱۳۶	سیدان	۰۶۴	دهران	۵۲/۹۰	سردشت
۶/۸۱	فلاورجان	۵۰/۸۱	پیرانشهر	۰۵۲	خداآباد	۰۳۷	رشت آزادگان	۵۱/۰۵	شادگان
۶/۶۵	خداآباد	۴۹/۴۵	ایرانشهر	۰۱۴	شیروان	۰۱۴	گیلانغرب	۴۶/۴۲	مهاباد
۶/۱۶	پیرانشهر	۴۰/۴۲	چابهار	۰۰	لردگان	۰۰۰	سرپل‌دهاب	۴۵/۹۳	مسجد سلیمان

بر اساس اطلاعات ستون دوم، صنعتی‌ترین شهرستان‌ها به ترتیب عبارتند از ساوه، یزد، اردکان، اراک، کاشان، دلیجان، ری، لنجان، خمینی‌شهر و نائین. ستون سوم نشان می‌دهد که شهرستان‌های تهران، خمینی‌شهر، تبریز، بندرانزلی، کرج، یزد، قم، اصفهان، رشت و بوشهر، دارای بالاترین حد نصاب شهری شدن می‌باشند. اطلاعات مندرج در ستون میزان باسوادی نشان می‌دهند، شهرستان‌های تهران، بوشهر، اصفهان، بندرانزلی، سمنان، شیراز، کرج، یزد، لنجان و مشهد، دارای بالاترین تعداد باسواد در جمعیت شش‌ساله و بالاترشان می‌باشند.

و بالاخره این که شهرستان‌های تهران، سمنان، ایلام، بوشهر، اهواز، گچساران، ماهشهر، کرج، یزد و کرمان، دارای بیشترین؛ و شهرستان‌های پیرانشهر، خداآباد، فلاورجان، لردگان، کهنوج، ری، هشترود، شازند، تربت‌جام و تایباد، واجد کمترین میزان از نسبت یقه‌سفیدان - در جمعیت شاغل - می‌باشند.

ذیلاً همبستگی مرتبه صفر به همراه آماره‌های اصلی متغیرهای تحقیق، گزارش شده

است.

جدول ۲. ضرایب همبستگی پیرسون سازه‌های تحقیق در مقطع زمانی ۸۴-۱۳۶۸

سازه‌ها	صنعتی شدن	شهری شدن	باسوادی	یقه سفیدان	رای دهی
صنعتی شدن	۱				
شهری شدن	۰/۳۱۶**	۱			
باسوادی	۰/۳۹۴**	۰/۵۶۳**	۱		
یقه سفیدان	۰/۱۳۵	۰/۶۰۲**	۰/۶۳۳**	۱	
رای دهی	۰/۰۵۵	-۰/۱۸۵*	۰/۲۴۶**	۰/۱۲۶	۱
* معنادار در سطح ۰/۰۵ (آزمون یک دامنه)					
** معنادار در سطح ۰/۰۱ (آزمون یک دامنه)					

یافته‌های مندرج در جدول ۲، حاکی از این واقعیت است که نیمی از همبستگی‌های مرتبه صفر متغیرهای تحقیق، دارای ضرایبی در حد متوسط می‌باشند. هم‌چنین بیشترین میزان همبستگی میان متغیرهای مستقل تحقیق، مربوط به باسوادی و نسبت یقه سفیدان است ( $r = 0/633$ ) که البته در سطح بالای معناداری آماری نیز قرار دارد ( $r = 0/01$  < پی). این همبستگی، مؤید پیش‌بینی نظریه نوسازی، و حاکی از ارتباط مثبت میان میزان باسوادی و ترکیب طبقاتی جامعه (در این جا: حجم طبقه متوسط) است. هم‌چنین وفق نظریه نوسازی، در ایران نیز ارتباط مثبت و بسیار معناداری میان صنعتی شدن و شهری شدن ( $r = 0/316$ )، باسوادی و صنعتی شدن ( $r = 0/394$ )، باسوادی و شهری شدن ( $r = 0/563$ )، شهری شدن و نسبت یقه سفیدان ( $r = 0/602$ )، و باسوادی و نسبت یقه سفیدان ( $r = 0/633$ ) وجود دارد. اما برخلاف مدعای نظریه نوسازی، متغیرهای صنعتی شدن و نسبت یقه سفیدان، همبستگی ضعیف و غیرمعناداری با یکدیگر دارند ( $r = 0/135$ )، به عبارت دیگر، شهرستان‌های صنعتی، لزوماً دارای نسبت بالاتری از یقه سفیدان در ترکیب طبقاتی خویش نمی‌باشند. در تحلیل دومتغیری، از بین



متغیرهای مستقل، تنها شهری شدن ( $\text{آر} = -0/185$ ) و باسوادی ( $\text{آر} = 0/246$ ) با نرخ رأی دهی، ارتباط معنادار - اما ضعیف - دارند.

جدول ۳. آماره‌های توصیفی سازه‌های تحقیق در مقطع زمانی ۸۴-۱۳۶۸

آماره‌ها	صنعتی شدن	شهری شدن	باسوادی	یقه‌سفیدان	رأی دهی
میانگین	۱۱/۵۹	۱۳/۳۳	۷۱/۵۰	۱۴/۸۵	۶۹/۸۰
انحراف معیار	۱۲/۵۲	۹/۲۰	۷/۶۶	۴/۵۵	۹/۴۳
چولگی	۳/۸۶	۴/۷۵	-۰/۸۳	۰/۹۱	۰/۲۹

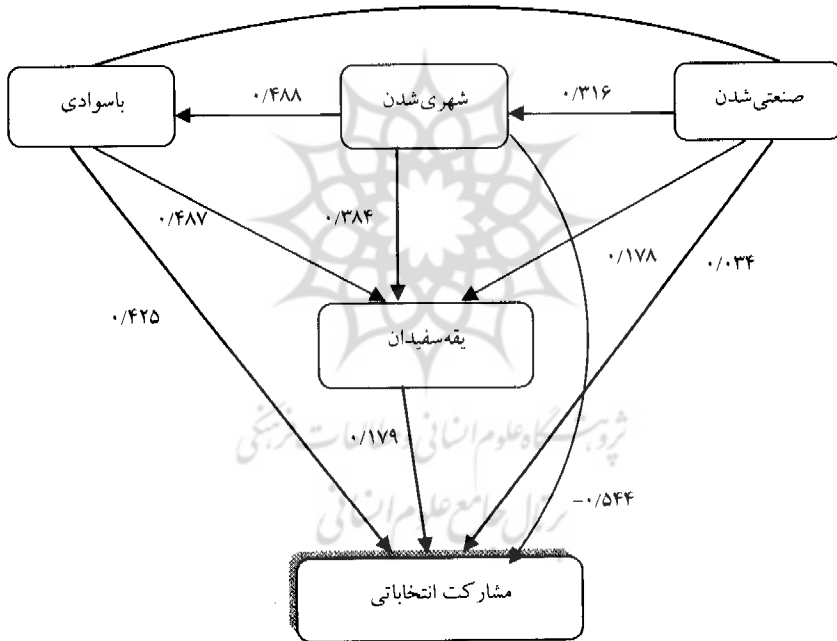
آماره‌های توصیفی مندرج در جدول ۳ نیز نشان می‌دهند که در طول دوره زمانی ۱۶ ساله مورد بررسی در این پژوهش، بالاترین میانگین، متعلق به متغیر باسوادی (۷۱/۵۰) و پس از آن، میزان رأی دهی (۶۹/۸۰) می‌باشد، که تا حدود قابل توجهی بالاتر از میانگین نظری (۵۰) هستند. کمترین میزان میانگین نیز مربوط به سازه‌های صنعتی شدن (۱۱/۵۹)، شهری شدن (۱۳/۳۳) و نسبت یقه سفیدان (۱۴/۸۵) است؛ که همگی تا حدود زیادی پایین تر از میانگین نظری تحقیق می‌باشند. وانگهی، یافته‌های مندرج در جدول فوق نشان می‌دهند که بیشترین تفاوت پذیری بین شهرستان‌های کشور، مربوط به متغیرهای صنعتی شدن و رأی دهی (به ترتیب با انحراف معیارهای ۱۲/۵۲ و ۹/۴۳) و کمترین تفاوت پذیری مربوط به نسبت یقه سفیدان (با انحراف معیار ۴/۵۵) می‌باشد. چولگی پایین (کمتر از ۱) متغیر وابسته تحقیق (۰/۲۹) حکایت از طبیعی بودن توزیع آن می‌کند؛ که لازمه تحلیل رگرسیونی است. اما جهت اطمینان بیشتر، از آزمون تک متغیری کولموگروف - سمیرنوف<sup>۱</sup> استفاده کردیم که نتیجه این

<sup>۱</sup> One-Sample Kolmogorov-Smirnov Test

آزمون نیز فرض غیرطبیعی بودن متغیر رأی‌دهی را رد کرد ( $\chi^2 = 0/668$  زد و  $p = 0/763$ ).

۲.۵. آزمون فرضیات: در نمودار مسیری زیر، کل نتایج آزمون فرضیات تحقیق، که شامل اثرات مستقیم و غیرمستقیم سازه‌های اصلی منبعث از نظریه نوسازی در رأی‌دهی سطح سیستمی (شهرستانی) می‌باشد، به نمایش گذاشته شده است.  
نمودار ۲. ضرایب مسیر مدل تحلیلی تحقیق از مشارکت انتخاباتی

۰/۲۴۰



عطف به فرضیات تحقیق، ضرایب مسیر و سطوح معناداری آن‌ها حامل دلالت‌های

زیر هستند:

۱) اثر مستقیم میزان صنعتی‌شدن در نرخ رأی‌دهی، مثبت اما ناچیز ( $0/03$ ) و به لحاظ آماری، بی‌معنا می‌باشد. لذا فرضیه اول تحقیق در مقام آزمون تجربی، تأیید نگردید.

۲) شهری‌شدن، تأثیرگذارترین عامل در نرخ رأی‌دهی بوده است. ضریب مسیر مربوط (معادل  $-0/544$ ) - حاکی از تأثیر نسبتاً قوی و معنادار شهری‌شدن در نرخ رأی‌دهی شهرستان‌ها است. اما معکوس بودن این رابطه، مغایر مدعای نظریه نوسازی و مبطل فرضیه تأثیر مثبت و مستقیم پدیده شهری‌شدن در نرخ‌های رأی‌دهی (فرضیه دوم) است.

۳) فرضیه سوم تحقیق این بود که میزان باسوادی، تأثیر مستقیم و مثبتی در نرخ رأی‌دهی دارد. تحلیل مسیر مدل تجربی تحقیق ما نیز مؤید همین پیش‌بینی است، و ضریب مسیر حدود  $0/43$  که از لحاظ آماری هم معنادار است، مقوم آن است.

۴) نتایج حاصل از تحلیل مسیر مربوط، بیان‌گر ضریب تأثیر مثبت و معنادار، اما نسبتاً ضعیف طبقه متوسط بر رأی‌دهی است ( $0/18 = \beta$ ).

۵) آزمون تجربی این مدعای فرضیه پنجم نشان می‌دهد، هرچند حجم نسبی طبقه متوسط، ارتباط مثبت و معناداری با نرخ رأی‌دهی سطح شهرستانی دارد ( $0/179 = \beta$ ) اما به دلیل تأثیر منفی صنعتی‌شدن در اندازه طبقه متوسط ( $-0/178 = \beta$ ) برآیند این ارتباط، منفی و البته به لحاظ آماری بی‌معنا می‌گردد ( $-0/178 \times 0/179 = -0/31$ ).

۶) شهری‌شدن، با ضریب تأثیر  $0/384$  ارتباط مثبت و معناداری با نسبت یقه‌سفیدی دارد؛ و نسبت یقه‌سفیدی نیز با شدت کمتر (یعنی ضریب مسیر  $0/179$ ) بر نرخ رأی‌دهی اثر می‌گذارد. اما در برآیند، کل اثر غیرمستقیم شهری‌شدن در رأی‌دهی از طریق ترکیب طبقاتی (حجم نسبی یقه‌سفیدان)، ناچیز و به لحاظ آماری غیرمعنادار می‌باشد ( $0/384 \times 0/179 = 0/069$ ).

۷) یافته‌های تحقیق حاضر نیز همسو با فرضیه هفتم، نشان می‌دهند که میزان باسوادی سطح شهرستانی، از طریق تأثیر مثبت و معنادارش در حجم نسبی طبقه متوسط جدید (۰/۴۹=بتا) که خود، ارتباط مثبت و معناداری با نرخ رأی‌دهی دارد (۰/۱۷۹=بتا) به ارتقا و تقویت میزان رأی‌دهی، منجر می‌شود. با این حال، کل ضریب تأثیر این مسیر غیرمستقیم، ناچیز و به لحاظ آماری، غیرمعنادار است (۰/۰۸۷=۰/۱۷۹ × ۰/۴۸۷).

۸) برآیند اثر غیرمستقیم صنعتی شدن در نرخ رأی‌دهی از طریق شهری شدن، به واسطه منفی بودن تأثیر شهری شدن در میزان رأی‌دهی (۰/۵۴۴=-بتا)، منفی است [۰/۱۷=-۰/۵۴۴ × ۰/۳۱۶]. حاصل آن که برخلاف مدعای فرضیه هشتم صنعتی شدن در ایران، از طریق تقویت میزان شهری شدن، موجب تضعیف میزان رأی‌دهی می‌شود.

۹) نتایج تحلیل مسیر مربوط به اثر صنعتی شدن در میزان رأی‌دهی از طریق اثرش در میزان باسوادی نیز بیان‌گر ضریب تأثیر مثبت این ارتباط غیرمستقیم است (۰/۱۰۲=۰/۴۲۵ × ۰/۲۴۰). با این حال، شدت این رابطه به اندازه‌ای نیست که اتفاقی بودن رابطه مذکور را رد کند و به لحاظ آماری قابل اعتماد باشد.

۱۰) تحلیل ضرایب مسیر نشان می‌دهد شهری شدن، هر چند فی‌نفسه، ارتباط منفی و معناداری با نرخ رأی‌دهی دارد؛ اما به واسطه ارتباط مثبت و نسبتاً قدرتمندش با نرخ باسوادی (۰/۴۸۸=بتا) و با توجه به تأثیر مثبت و معنادار میزان باسوادی در نرخ رأی‌دهی (۰/۴۲۵=بتا) در کل، تأثیر مثبت و معناداری در میزان رأی‌دهی شهرستان‌ها دارد (۰/۲۰۷=۰/۴۲۵ × ۰/۴۸۸). لذا باید حکم به تأیید فرضیه دهم داد.

در جدول ۴ نتایج کلی آزمون فرضیات از طریق تحلیل مسیر مدل تحلیلی را به نمایش گذاشته‌ایم. به طور خلاصه، چنان که در این جدول پیداست، نتایج حاصل از تحلیل مسیر برای آزمون روابط مستقیم میان فرآیندهای پایه‌ای نوسازی و رأی‌دهی در

کشور ایران، تنها فرضیه تأثیر مستقیم و مثبت سطح باسوادی (به معنی نسبت دارندگان توانایی خواندن و نوشتن در جمعیت شش ساله و بالاتر) در نرخ رأی دهی را تأیید نمود. تأثیر صنعتی شدن در نرخ رأی دهی، هر چند مثبت، اما بسیار ناچیز و به لحاظ آماری بی معناست. در مقابل، ارتباط شهری شدن با میزان رأی دهی، هر چند قوی و معنادار، اما برخلاف پیش بینی نظریه نوسازی، منفی و معکوس است. نتایج حاصل از آزمون ضریب مسیر «طبقه متوسط - رأی دهی»، در حدود قابل اطمینان آماری، مؤید این فرضیه است که هر قدر نسبت طبقه متوسط در جمعیت شهرستانی بیشتر باشد، نرخ رأی دهی در آن نیز بالاتر خواهد بود. با این حال، میزان این ضریب (حدود ۰/۱۸) حاکی از ارتباط ضعیف میان دو متغیر حجم نسبی طبقه متوسط و میزان رأی دهی می باشد که همین امر، موجب مخدوش شدن آن دسته از فرضیات مرکب گردید که طبقه متوسط را به عنوان متغیر واسطه تأثیرشان در رأی دهی در نظر گرفته بودند (یعنی فرضیات پنجم تا هفتم). هم چنین، در حالی که شهری شدن و باسوادی، تأثیر مثبت، معنادار و متوسط یا نسبتاً بالایی در حجم نسبی طبقات متوسط دارند، منفی شدن ضریب مسیر «صنعتی شدن - طبقه متوسط» محل تأمل است.

در کنار فرضیات مستقیم و فرضیات متوسل به طبقه متوسط، دسته سوم از فرضیات، مبتنی بر برخی هم افزایی های خاص میان فرآیندهای نوسازی و برآیند مثبت این هم افزایی ها برای میزان های رأی دهی بود (یعنی فرضیات هشتم تا دهم)، که از میان آن ها، تنها فرضیه دهم، یعنی فرضیه ای که تأثیر شهری شدن در رأی دهی را به واسطه ارتباط مثبت اش با میزان باسوادی شهروندان پیش بینی می کرد، مورد تأیید قرار گرفت.

جدول ۴. نتایج کلی آزمون فرضیات مستخرج از نظریهٔ نوسازی

شماره	فرضیات	ضریب مسیر	معناداری آماري	آزمون فرضیه
۱	صنعتی شدن - رأی دهی	۰/۰۳	غیر معنادار	عدم تأیید <sup>۱</sup>
۲	شهری شدن - رأی دهی	-۰/۵۴	معنادار	ابطال <sup>۲</sup>
۳	باسوادى - رأی دهی	۰/۴۳	معنادار	تأیید
۴	طبقه متوسط - رأی دهی	۰/۱۸	معنادار	تأیید
۵	صنعتی شدن - طبقه متوسط - رأی دهی	-۰/۰۳	غیر معنادار	عدم تأیید
۶	شهری شدن - طبقه متوسط - رأی دهی	۰/۰۷	غیر معنادار	عدم تأیید
۷	باسوادى - طبقه متوسط - رأی دهی	۰/۰۹	غیر معنادار	عدم تأیید
۸	صنعتی شدن - شهری شدن - رأی دهی	-۰/۱۷	معنادار	ابطال
۹	صنعتی شدن - باسوادی - رأی دهی	۰/۱۰	غیر معنادار	عدم تأیید
۱۰	شهری شدن - باسوادی - رأی دهی	۰/۲۱	معنادار	تأیید

بنابراین در مجموع، سه فرضیه از ده فرضیهٔ مستخرج از نظریهٔ نوسازی، تأیید و دو فرضیهٔ دیگر، ابطال گردیدند. پنج فرضیهٔ دیگر نیز نتوانستند از آزمون آماری، سربلند بیرون بیایند؛ یعنی در تحلیل مسیر، ضریب مربوطه‌شان، به لحاظ آماری، معنادار نبود؛ اگرچه همسو با پیش‌بینی نظریهٔ نوسازی و انتظار نظری برآمده از آن بود. اگر نسبت فرضیات تأیید شده را معیاری برای ارزیابی قدرت پیش‌بینی یک نظریه قرار دهیم، تأیید شدن کمتر از یک سوم فرضیات مستخرج از نظریهٔ نوسازی برای تبیین مشارکت انتخاباتی در ایران را باید خدشه‌ای به قدرت تبیینی و مدعیات عام این نظریه در حوزه مطالعاتی مشارکت انتخاباتی تلقی نمود. از طرفی، نتایج حاصل از تحلیل رگرسیون

<sup>۱</sup> به لحاظ آماری، غیر معنادار، ولو همسو با انتظار نظری

<sup>۲</sup> ناهمسو با انتظار نظری و در عین حال به لحاظ آماری، معنادار

چند متغیری مدل تحلیلی برآمده از نظریه نوسازی در پژوهش حاضر نشان می‌دهند که این مدل، به میزان ۰/۲۳ از واریانس رأی‌دهی را تبیین کرده است (۰/۲۳۰ = مجذور آر). مقدار اف محاسبه شده برای آزمون غیرتصادفی بودن مقدار مجذور آر معادل با ۱۳/۷۲ به دست آمد که البته در سطح بالایی از اطمینان، معنادار بود (۰/۰۰۰ = پی).

## ۶. ارزیابی کلی و نتیجه‌گیری

ما در این پژوهش، برآن بودیم تا صحت و سقم مدل تبیینی نظریه تکامل یافته نوسازی در باب مشارکت انتخاباتی را در یک بررسی تطبیقی درون کشوری (با واحد تحلیل شهرستان) و سطح سیستمی، در کشوری در حال توسعه (ایران)، به محک تجربه بیازماییم. فحوای اصلی این مدل آن بود که فرآیندهای توسعه‌ای، به ویژه صنعتی شدن، شهری شدن و باسوادی، علاوه بر این که فی نفسه موجب تقویت و ارتقای میزان رأی‌دهی می‌شوند (فرضیات اول تا سوم)؛ از طریق ایجاد برخی تغییرات اجتماعی، خصوصاً دگرگون ساختن ترکیب طبقاتی جامعه به نفع طبقات متوسط نیز به این امر، کمک می‌کنند (فرضیات چهارم تا هفتم). علاوه بر این، صنعتی شدن به عنوان متغیر بیرونی، از طریق دو متغیر شهری شدن و باسوادی، و پدیده شهری شدن از طریق ارتقای سطح باسوادی، موجب افزایش میزان رأی‌دهندگی می‌شوند (فرضیات هشتم تا دهم). در مجموع، مقدار مجذور آر به دست آمده از مدل تحقیق (۰/۲۳۰ = مجذور آر)، نشان می‌دهد که مدل تحلیلی برآمده از نظریه نوسازی بیش از سه چهارم واریانس بین شهرستانی نرخ رأی‌دهی در ایران را نتوانسته است تبیین کند. گویا این که میزان تبیین‌کنندگی مدل مذکور، میزان بالایی قلمداد نمی‌شود، و نشان می‌دهد که مدل تحقیق، برآزش مطلوبی با مجموعه داده‌ها نداشته است؛ اما ارزیابی و قضاوت قطعی در مورد توان تبیینی نظریه نوسازی، منوط به مطالعات بیشتر و مقایسه این میزان از

تیین کنندگی با توان تبیینی مدل‌های رقیب می‌باشد. با این همه، شاید بتوان گفت که ملحوظ نداشتن برخی دیگر از وجوه و پیامدهای توسعه‌یافتگی در مدل تحلیلی این تحقیق، به دلیل نبود داده‌های مربوطه و یا مقتضیات طرح تحقیق حاضر (درون‌کشوری بودن) احتمالاً مانع از بالاتر رفتن میزان تبیین کنندگی این مدل گردیده است. برخی از این متغیرها عبارت‌اند از: مصرف رسانه‌ای (لرنر و لیست)؛ مشارکت اقتصادی یا درآمد سرانه (لرنر)؛ میزان ثروت و رفاه (لیست)؛ شالوده‌سازمانی و به عبارتی تقویت سازماندهی اجتماعی (نای، پاول و پرویت). وانگهی، ما از دو سازوکار عمده تأثیرگذاری توسعه‌یافتگی در رأی‌دهی، فقط سازوکار عینی، یعنی تغییر ساختار طبقاتی را در مدل تحلیل خویش لحاظ نمودیم. اما سازوکار مهم دیگر، سازوکار ذهنی (منابع ذهنی در اصطلاح آلموند و همکارانش، فرهنگ سیاسی در اصطلاح لیست، و نگرش‌های مشارکت‌جویانه در اصطلاح نای و همکارانش) است، که بررسی تجربی آن مستلزم تحقیقات مکمل و دارای سطوح دیگری از تحلیل می‌باشد. این که فرآیندهای توسعه‌ای در ایران، تا چه حد توانسته‌اند به ایجاد فرهنگ سیاسی مشارکت‌جویانه کمک نمایند، پرسشی درخور تأمل است. یکی دیگر از نتایج این تحقیق آن بود که، مؤلفه‌های توسعه‌یافتگی در ایران نیز، همسو با مدعای نظریه‌نوسازی، کوواریانس معناداری با یکدیگر دارند: صنعتی‌شدن، با شهری‌شدن و باسوادی؛ و شهری‌شدن، با باسوادی، همبسته و هم‌تغییرند. هم‌چنین دریافتیم که از میان مؤلفه‌های توسعه‌یافتگی، این تنها صنعتی‌شدن است که تأثیر معناداری در میزان رأی‌دهی سیستمیک ندارد. به عبارت دیگر در ایران، زیستن در محیط‌های صنعتی، کمکی به اکتساب منابع ارزشمند و مساعد برای مشارکت انتخاباتی نمی‌کند. وانگهی، برخلاف شهری‌شدن و باسوادی، صنعتی‌شدن در ایران، ارتباط معکوس و معناداری با حجم نسبی طبقات متوسط جدید دارد. به عبارت دیگر در ایران، به موازات افزایش



میزان صنعتی شدن، از حجم نسبی یقه‌سفیدان کاسته می‌شود. لذا شاید این مدعای مولر (۱۹۹۵: ۶۸-۹۶۷) و روشمایر (۱۹۹۲: ۹۲) را بتوان در مقام فرضیه و برای جامعه ایرانی نیز سنجید که «توسعه اجتماعی - اقتصادی در عین حال، اندازه طبقه کارگر شهری<sup>۱</sup> را نیز افزایش می‌دهد». احتمال افزایش کارگران صنعتی به جای یقه‌سفیدان صنعتی، برای کشوری چون ایران که در گام‌های اولیه صنعتی شدن و اتوماتیزاسیون صنعتی قرار دارد، احتمالی مقرون به واقع می‌نماید.

این پژوهش، همسو با دو تحقیق مشابه پیشین در ایران (سراجزاده، ۱۳۶۸ و رضی، ۱۳۷۴) نشان داد که برخلاف مدعای نظریه نوسازی، شهری‌تر شدن در ایران، نه تنها به مشارکت انتخاباتی بیشتر منجر نمی‌شود؛ بلکه تأثیر بسیار کاهنده و معناداری در آن دارد. در مقام تحلیل این یافته غیرمترقبه، توجه به این واقعیت ضرورت دارد که شهری‌شدن در ایران، نوعاً محصول توسعه شتابان بوده، و در یک فرآیند طبیعی، محقق نشده است. شهرهای ما، نوعاً در اثر مهاجرت بیمارگونه روستاییان به سکونت‌گاه‌های شهری - جهت یافتن شغلی بهتر از کشاورزی - رشد و نمو یافته‌اند. پیامد اجتماعی چنین پدیده‌ای، بیگانگی اجتماعی، ضعف همبستگی و انسجام اجتماعی، تنک‌مایگی شبکه‌های اجتماعی، ضعف علقه‌های زادبومی و در نتیجه بی‌علاقگی به سرنوشت جمعی و... می‌باشد؛ که همگی تضعیف‌کننده مشارکت سیاسی تلقی می‌شوند. برخی از نظریه‌پردازان - از جمله دال - بر خلاف دیدگاه غالب، چنین استدلال می‌کنند که فرآیند شهری‌شدن و هضم اجتماعات کوچک در داخل شهرهای بزرگ، علقه‌ها و پیوندها بین فرد و اجتماع را تضعیف می‌کند؛ و فقدان به هم پیوستگی در میان شهروندان در شهرهای بزرگ، آن‌ها را از درگیر شدن در فعالیت‌ها و تلاش‌های جمعی، از جمله

<sup>۱</sup> urban working class

مشارکت کردن در سیاست، دلسرد می‌سازد (ر.ک. نای و همکاران، ۱۹۶۹a: ۶۷-۳۶۶؛ اشرف و ریچاردسون، ۱۹۸۴: ۴۳-۴۲؛ نلسون، ۱۳۷۹: ۱۶۳). گروهی از اندیشمندان نیز بر پتانسیل بسیج‌شوندگی بالاتر در میان روستاییان (به دلیل علقه‌های قوی‌تر و ساختار «سلسله‌مراتبی» تر در روستاها)، و در نتیجه نرخ بالاتر رأی‌دهی در میان روستاییان نسبت به شهرنشینان تأکید می‌کنند (مو و همکاران، ۱۹۹۱: ۲۲). هم‌چنین، بر اساس یافته‌های تحقیق، شهری‌شدن در ایران، تأثیر چندان قدرتمندی در تغییر ساختار طبقاتی جامعه ندارد. همان‌گونه که نای و همکارانش (۱۹۶۹b: ۸۲۶) نشان داده‌اند، تا زمانی که فرآیندهای توسعه‌ای فراگیر، ساختار پایگاهی جامعه را تغییر، و بدان وسیله سطح کلی اطلاعات، الثفات، و اثربخشی سیاسی، و نظایر آن را افزایش ندهند، میزان مشارکت سیاسی شهروندان نیز به نحو بارزی تغییر نخواهد کرد. البته این موضوع که در ایران، سازوکارهایی چون ارتباطات و اطلاعات سیاسی بیشتر شهریان، من جمله از ظرفیت ابزاری مشارکت سیاسی و امکان تأثیرگذاری بر روندهای موجود از طریق رأی‌دهی، در چه جهتی استفاده می‌کنند، موضوعی قابل بررسی است. در نهایت باید به نقش نوع رژیم سیاسی در ایران، و صبغه مذهبی اغلب فرآیندهای سیاسی و از جمله انتخابات اشاره کرد. در چنین شرایطی، متغیر دین و دینداری می‌تواند به‌عنوان یک متغیر مداخله‌گر و یا تعدیل‌کننده، بر جهت و شدت روابط مورد انتظار میان شهری‌شدن و رأی‌دهی، تأثیر تعیین‌کننده‌ای داشته باشد؛ به ویژه این که در نظریه‌نوسازی، شهری‌شدن بیشتر، مرادف با تضعیف علقه‌ها و انگیزه‌های دینی کنش، آشنایی هر چه بیشتر با ارزش‌ها و گرایش‌های عرفی و مدرن، و عمل کردن بر اساس عقلانیست ابزاری تلقی می‌شود.

منابع

- آلموند، گابریل، بینگهام پاول، و جی. مونت (۱۳۷۷) چارچوبی نظری برای بررسی سیاست تطبیقی، ترجمه علیرضا طیب، چاپ دوم، تهران: مرکز آموزش مدیریت دولتی.
- آمارنامه‌های استانی سال‌های ۱۳۶۸، ۱۳۷۶ و ۱۳۸۴؛ استانداری‌های کشور، معاونت برنامه‌ریزی (سازمان مدیریت سابق)، دفاتر آمار و اطلاعات (مجموعاً بالغ بر ۹۰ جلد).
- اسمیت، بریآن کلایو (۱۳۸۰) فهم سیاست جهان سوم (نظریه‌های توسعه و دگرگونی سیاسی)، ترجمه امیرمحمد حاجی‌یوسفی و محمدسعید قائمی نجفی، تهران: وزارت امور خارجه.
- انصاری، ابراهیم (۱۳۷۸) نظریه‌های قشربندی اجتماعی و ساختار تاریخی آن در ایران، اصفهان: دانشگاه اصفهان.
- بودن، ریمون و فرانسوا بوریکو (۱۳۸۵) فرهنگ جامعه‌شناسی انتقادی، ترجمه عبدالحسین نیک‌گهر، تهران: فرهنگ معاصر.
- بیرو، آلن (۱۳۷۰) فرهنگ علوم اجتماعی، ترجمه باقر ساروخانی، چاپ دوم، تهران: کیهان.
- چلبی، مسعود (۱۳۷۵) جامعه‌شناسی نظم، تهران: نی.
- دوس، دی. ای (۱۳۷۶) روش پیمایشی در تحقیق اجتماعی، ترجمه مریم رفعت‌جاه و رخساره کاظم، ویراسته عبدالحسین نیک‌گهر، تهران: مرکز ملی مطالعات و سنجش افکار عمومی.
- رابرتسون، یان (۱۳۷۴) درآمدی بر جامعه، ترجمه حسین بهروان، مشهد: آستان قدس رضوی.
- رادمن، هیمین (۱۳۸۱) «فرهنگ طبقاتی»، در: جامعه‌شناسی قشرها و نابرابری‌های اجتماعی، لیست و دیگران، ترجمه جواد افشار کهن، تهران: تیکان.
- رضی، داوود (۱۳۷۴) بررسی تطبیقی میزان مشارکت مردم در انتخابات شش دوره ریاست جمهوری پس از پیروزی انقلاب اسلامی ایران در ۷۲-۱۳۵۸؛ پایان‌نامه کارشناسی ارشد جامعه‌شناسی، تهران: دانشگاه تربیت مدرس.
- سراج‌زاده، حسین (۱۳۶۸) بررسی میزان شرکت مردم در انتخابات بعد از انقلاب در شهرستان‌های کشور و رابطه آن با برخی از متغیرهای اجتماعی، پایان‌نامه کارشناسی ارشد جامعه‌شناسی، دانشگاه تربیت مدرس.

- سو، آلوین (۱۳۷۸) تغییر اجتماعی و توسعه: مروری بر نظریات نوسازی، وابستگی و نظام جهانی، ترجمه محمود حبیبی مظاهری، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- فایراند، ایو و روزالیند فایراند (۱۳۷۹) «خشونت سیاسی و ثبات سیاسی»، در: خشونت و جامعه (مجموعه مقالات)، گردآوری و ترجمه اصغر افتخاری، تهران: سفیر: ۷۷-۱۱۵.
- کرلینجر، فرد و پدهاوزر (۱۳۶۶) رگرسیون چند متغیری، ترجمه حسن سرایی، جلد اول، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- کوئن، بروس (۱۳۷۴) درآمدی به جامعه‌شناسی، ترجمه محسن ثلاثی، تهران: فرهنگ معاصر.
- گرب، ادوارد (۱۳۷۳) نابرابری اجتماعی، دیدگاه‌های نظریه پردازان کلاسیک و معاصر، ترجمه محمد سیاهپوش و احمد رضا غروی زاد، تهران: معاصر.
- گوروویچ، ژرژ و هانری مندراس (۱۳۶۹) مبانی جامعه‌شناسی، ترجمه باقر پرهام، تهران: امیر کبیر.
- گیدنز، آنتونی (۱۳۷۱) جامعه‌شناسی: پیش درآمدی انتقادی، ترجمه ابوطالب فنایی، شیراز: دانشگاه شیراز.
- گیدنز، آنتونی (۱۳۷۳) جامعه‌شناسی، ترجمه منوچهر صبوری، تهران: نی.
- مور و سینکلر (۱۳۷۶) دیباچه‌ای بر جامعه‌شناسی، ترجمه مرتضی ثاقب‌فر، تهران: فقتوس.
- نلسون، جان. ام. (۱۳۷۹) «مشارکت سیاسی»، در: درک توسعه سیاسی، مایرون واینر و ساموئل هانتینگتون (ویراستاران)، ترجمه و انتشار: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- ورسلی، پتر (۱۳۷۳) جامعه‌شناسی مدرن، جلد اول، ترجمه حسن پویان، تهران: چاپخش.
- سرشماری‌های عمومی نفوس و مسکن کل کشور، سال‌های ۱۳۶۵، ۱۳۷۵ و ۱۳۸۵ ریاست جمهوری، معاونت برنامه‌ریزی و نظارت راهبردی (سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی سابق و سازمان برنامه و بودجه اسبق)، مرکز آمار ایران. و در:
- <http://www.sci.org.ir/portal/faces/public/census85/>
- تعاریف استاندارد مرکز آمار:

<http://tar.sci.org.ir/taarif>

- Arat, Zehra F. (1988) "*Democracy and Economic Development: Modernization Theory Revisited*", *Comparative Politics*, 21: (1): 21-36.
- Asher, Herbert B; Bradley M. Richardson; & Herbert F. Weisberg (1984) *Political Participation*, Frankfurt: Campus Verlag.
- Blank, Robert H. (1974) "Socio-economic Determinism of Voting Turnout: A Challenge", *The Journal of Politics*, 36 ( 3): 731-752.
- Bradshaw, York W. (1988) "Urbanization, Personal Income, and Physical Quality Development: The Case of Kenya", *Studies in Comparative International Development*, 23 (Winter): 15-40.
- Dahl, Robert A. (1989) *Democracy and its Critics*, New Haven: Yale university press.
- Darmofal, David (2003) "*Voter Participation across Space and Time: Institutions, Contexts, and Citizens: 1828-2000*", Thesis for the degree of Phd in Political Science, University of Illinois at Urbana Champaign.
- Darmofal, David (2006) "The Political Geography of Macro-Level Turnout in American Political Development", *Political Geography*, 25: 123-150.
- Das, Hari Hara; Bishnu Charan Choudhury (1997) *Introduction to Political Sociology*, India, New Delhi, Vikas Publishing House PVT LTD.
- Deth, Jan W. Van, Martin Eff (2001) *Political Interest in Europe: A Multi-Level Approach*, MZES (Mannhimer Zentrum für Europäische Sozialforschung), working papers, 36.
- Eisenstadt, S. N. (1974) "Studies of Modernization and Sociological Theory", *History and Theory*, 13, (3): 225-252.
- Filer, J. E., Kenny, H. W., & Morton, R. B. (1993) Redistribution Income, and Voting, *American Journal of Political Science*, 37: 63-87.
- Geys, Benny (2006) "Explaining Voter Turnout: A Review of Aggregate-level Research", *Electoral Studies*, 25: 637-663.

- Greenberg, Edward S., Leon Grunberg & Kelley Daniel (1996) "Industrial Work and Political Participation: Beyond "Simple Spillover", *Political Research Quarterly*, 49: 305-330.
- Kim, Jae-on; John R. Petrocik & Stephen N. Enokson (1975) "Voter Turnout among the American States: Systemic and Individual Components", *The American Political Science Review*, 69 (1): 107-120.
- King, Gary; Robert O. Keohane & Sidney Verba (1994) *Designing Social Inquiry, Scientific Inference in Qualitative Research*, Princeton, New Jersey: Princeton University Press.
- Klesner, Joseph (2001) "*Political Attitudes, Social Capital and Political Participation: The United States and Mexico Compared*", Kenyon College, Department Of Political Science, June 7.
- Kotler- Berkowitz, Laurence (2005) "*Friends and Politics: Linking Diverse Friendship Networks to Political Participation*", In: Alan S. Zuckerman (editor), *The Social Logic Of Politics*, Philadelphia, U. S. A: Temple University Press.
- Kydoniefs, Demetrius Anthony (1998) *The Determinants of Electoral Participation in the United States: A Theoretical and Empirical Examination*, a dissertation presented to the Faculty of the Graduate School, University of Southern California, in partial fulfillment of the requirements of the degree Doctor of Philosophy, political economy and public policy.
- Lamare, Judieh Lynch (1974) "Causal vs. Contextual Analysis: A Case Study of Brazilian Local Political Participation", *Political Research Quarterly*, 27: 117-142.
- Landman, Todd (2000) *Issues and Methods in Comparative Politics: An Introduction*, London and New York: Routledge.
- Lane, Robert (1959) *Political Life: Why People Get Involved in Politics*, Glen co, Illinois: The Free Press.
- Lehouq, Fabrice; David H. Wall (2004) "Explaining Voter Turnout in New Democracies: Guatemala", *Electoral studies*, 23: 485-500.

- Lerner, Daniel (1958) *The Passing of Traditional Society: Modernizing the Middle East*; New York: The Free Press.
- Lijphart, Arend (1971) "Comparative Politics and Comparative Method", *American Political Science Review*, 65: 682-693.
- Lipset, Seymour M. (1959) *Political Man: The social basis of politics*, Garden City, NJ: Doubleday.
- Mo, Jongryn, David Brady, Jaehun Ro (1991) "Urbanization and Voter Turnout in Korea: An Update"; *Political Behavior*, 13 (1): 21-32.
- Muller, Edward N. (1995) "Economic Determinants of Democracy", *American Sociological Review*, 60 (6): 996-982.
- Nderagakura, Gasparo R. L. (1999) *Competing Theoretical Perspectives on Socioeconomic Development: A Cross-National Analysis of the Physical Quality of Life in Sub-Saharan Africa, 1970-1990*, A PhD. Dissertation; Kansas State University, Department of Sociology, Manhattan, Kansas.
- Nettl, J. P. and Roland Robertson (1966) "Industrialization, Development or Modernization", *The British Journal of Sociology*, 17 (3): 274-291.
- Nie, H. Norman; G. Bingham Powell; Kenneth Prewitt (1969) "Social Structure and Political Participation: Developmental Relationships; part I", *The American Political science Review*, 63 (2): 361-378.
- Nie, H. Norman; G. Bingham Powell; Kenneth Prewitt (1969) "Social Structure and Political Participation: Developmental Relationships; part II", *The American Political science Review*, 63 (3): 808-832.
- Norris, Pippa (2003) *Democratic Phoenix, Reinventing Political Activism*, New York: Cambridge University Press, chapter5:1 (From: [www.pippanorris.com](http://www.pippanorris.com)).
- Norris, Pippa (2004) *Electoral Engineering: Voting Rules and Political Behavior*, Cambridge Studies in Comparative Politics (Paperback).

- Olson, David G. (1997) *Place Matters, Explaining Turnout in New York City Elections (1988-1994)*; A PhD dissertation submitted to the Albany State University of New York; Rockefeller College of Public Affairs and Policy, Department of Political Science.
- Patterson, S. C., & G. A. Caldeira (1983) "Getting out the Vote: Participation in Gubernatorial Elections", *American Political Science Review*, 77: 675-683.
- Peters, B. Guy (1998) *Comparative Politics: Theory and Method*, London: Macmillan Press LTD.
- Preuss, Gary G. (1981) "The Effects of Density and Urban Residence on Voter Turnout", *Population and Environment*, 4 (4): 246-265.
- Przeworski, Adam, Limongi Neto and Fernando Papaterra (1997) "Modernization: Theories and Facts"; *World Politics*, 49 (2): 155-183.
- Richardson, Bradley M. (1973) "Urbanization and Political Participation: The Case of Japan", *The American Political Science Review*, 67 (2): 433-452.
- Rueschemeyer, Dietrich, Evelyne Huber Stephens and John D. Stephens (1992) *Capitalist Development & Democracy*, London: Polity Press.
- Schultz, Lars (1972) "Urbanization and Changing Voting Patterns: Colombia, 1946-1970", *Political Science Quarterly*, 87 (1): 22-45.
- Segal, David R. (1974) *Society and Politics: Uniformity and Diversity in Modern Democracy*, U.S.A., Glenview: Illinois.
- Shi, Tianjian (2004) *Economic Development and Political Participation: Comparison of Mainland China, Taiwan, and Hong Kong*, Asian Barometer, A Comparative Survey of Democracy, Governance and Development, working paper series 24, Duke University, Issued by Asian Barometer Project Office, National Taiwan University and Academia Sinica, Taipei



- Sidney Verba, Key Lehman Schlozman And Nancy Burns, "Family Ties: Under Standing the Integrational Transmission of Political Participation", in A. S. Zukerman (ed.) *The Social Logic of Politics*.
- Snyder, Richard (2001) "*Scaling Down: The Subnational Comparative Method*", *Studies in Comparative International Development*, 36 (1): 93-110.
- Verba, Sidney (1973) "Cross - National Survey Research: The Problem Of Credibility", In Ivan Vallier (Ed.) *Comparative Methodes In Sociology*, Berkeley & London: University Of California Press.
- Verba, Sidney; Henry E. Brady and Key Leman Schlozman (1995) "Beyond SES: A Resource Model of Political Participation", *American Political Science Review*, 89 (2): 445-463.
- Stockwell, Edward G. and Theodore H. Groat (1984) *World Population: An Introduction to Democracy*, New York: Franklin Watts.
- Williamson, John B. (1987) "Social security and physical quality of life in developing nations: A cross-national analysis", *Social Indicators Research*, 19: 205-227.